خیالات شیخ

حسب الارشاد فیض بنیاد جناب معلی القاب

نواب لفٹنٹ گورنر بہادر ممالک مغربی

منشی چرنجی لال نے

مسٹر صاحب و نیئر جنرل بہادر ممالک مغربی و شمالی

اردو سے ناگری میں بعبارت سلیس ترجمہ کی

اور چھاپی گئی

مطبع اسعد الاخبار اکبرآباد میں

سنہ ۱۸۵۳ع

پہلی دفعہ ۳۰۰۰ جلد

قیمت فی جلد ۴

خیالات صنایع

اکثری از افرادِ بنی نوعِ بشر قایلِ وجود خدای بزرگ و برتر هستند الا کسانیکه
به ایرادِ دلایل گمان را بمرتبهٔ یقین رسانند بسیار کمتر + بسیاری فقط
بهمین جهت بر ذاتِ واجب الوجود ایمان دارند که از ایام طفلی نامِ پاکش
از زبانِ اب و ام و دیگر کسان هم شنیده اند مگر ندانستند که آن ذات با جاه
و جلال که او را خدائی متعال نامند چه ظهور دارد و بنا بر اثباتِ وجودش چها
دلایل ضرور + هرچند که گنجایش اوصافِ عظمت و جلال و شان و جمال ایزد
تعالی بمقیاس خیال انسانِ ضعیف الاحوال کار یست محال + تاهم بدلایل شتی
ثبوتِ وجود با جودش ممکن باشد بے قیل و قال + و نیز او را که اوصافِ جمیلش

از کردارِ جلیلش اہل دانش را کارے نیست دور از خیال + بتقاضائی خرد
صواب اندیش انسانِ ہر ملت و کیش را باید کہ بہر چیزے کہ اعتقاد و ایمان
داشتہ باشد استیناً خلوصِ عقیدت ہم فرایش دارد + فلاجرم بر ما مردم ہم واجب
لازم آمد کہ وجود وحید ذات وحدہ لاشریک لہٗ کہ آفریدگار جسم و جان پروردگار
عالمیان و حاکم ہر دو جہان است تحقیق کنیم + چنانکہ از کردار انسانِ ضعیف البنیان
صنعتش واضح است ہمچنان از افعال ایزد ذوالجلال حکمتش لائح + اگر کسی بعد
قطع صحرائے برکنارہ معمورہ کہ فی الحال روی خرابی دیدہ باشد فایز گردد
ہر آئینہ از نقش و نگارِ در و دیوارِ شکستہ خواہد فہمید کہ بزمانِ باستان
این شہر ہم آبادان بود + نہ اینکہ اینہمہ امکنہ و قصور خود بخود موضوع و
منقطع گردید و بالفرض اگر بفہمد نزد دانایان تہی مغز نماید چرا کہ
نخست از کلکِ انگشتان نوشتہ + کہ آنرا دستِ دانائے سرشتہ
و اندرین حالت اربابِ دانش بلا تصنع خواہند گفت کہ بنائی این عمارت بر صنعت
و تدبیرِ آدمیست بادامیکہ در رونقش ماند و در ترمیم شکست و ریخت کوشید
و بعد انقراض گشت مسمار و خراب گردید + ہر گاہ کہ در کارگاہِ صورت
اتفاقِ آرا بر تدبیر و صنعتِ انسان قرار یابد عقلِ خرد خواہد گفت کہ

دنیا و ما فیها خود بخود صورت ترکیب پذیرفت بل راه خواهد نمود که این همه
مخلوقات را خالقے ضرور خواهد بود و اطلاق لفظ خالق بر ذات خدای کریم و رحیم
صادق آید دیگر هیچ نظامی فرماید +

چو شد حجت بر خدائی درست + خرد داد بر تو گواهی درست

اکثرین از طبقات انام در همین خیال خام ایام حیات تمام کرده اند که حیثیت زال
دنیا به هیچکه در مدت عمر خود دیدم همین نسق دائم و قائم خواهد ماند هر چند
که مطلب این مقوله پوچ همین باشد که در کدام حالت مخلوقات محتاج علیه قدرت
ربانی نیست لیکن این امر خالی از خیال باطل نیست و دماغ بیهوده پختن دیگر چه
باشد + همگین ارباب دانش باندک غور و کاوش اصلا سر از اقبال این معنی
نخواهند پیچید که فقط بحکمت و قدرت قادر بیچون این همه عالم گوناگون از کتم
عدم بشهرستان وجود ظهور گرفت +

مقدرے نه باله بقدرت مطلق + کند بشکل نگارے چو گنبد ازرق

آدمی اگر بچشم خبرت ترتیب دنیای گذران و ترکیب جانوران به بیند هزارها
نشان حکمت حکیم برحق در یابد بدلایل لاتعد مغز این سخن بشگافد که وجود چیزے
ازین چیزها بے کار نیست بل بدین خوبی موضوع شده که مطلب واضع بانیکو ترینها

وجوه سرانجام یافت الحق فعل الحکیم لایخلو عن الحکمة انانکه با علم آشنا
هستند این همه مدارج بلے کم و کاست در می یابند و هرکس چندانکه بر درجه وقوف
وشعور خواهد رسید همان قدر حکمت حکیم حقیقی براو جلوه گر خواهد گردید +
الحاصل بنظر بهبود عام لازم می آید که دقایق حکمتهای باری تعالی برهمگنان
هویدا گردد پس شایقان را باید که بگوش هوش دلایل مستقبل الذکر را بشنوند
پیداست که بنا بر تنظیم و تنسیق مهمات انسان را لابد افتاد ترکیب دست و پا
بظهور آمد و درصورت موجود نبودن این اعضا انسان اینقدر لاچار
می بود که زاید از بیان است + اگر بعارضهٔ یکدست هم ازکار رود انجام
هریک کار امر محال گردد بل استعانت و استمداد دیگرے مطلوب باشد
دست را باید ولی چنان پیوند است که هر طرف میگردد و زیر و بالا متحرک
می شود همچنان اصابع بدین حسن صنعت ترکیب یافت که بواسطهٔ آنها
گرفت اشیا از قسم سیف و قلم ممکن و میسور باشد چونکه انگشت نزار انگشتان
دیگر جداست از ینجهت دست را زور بهاست و همبرین قیاس از نظم ترکیب
تمام اعضای بدن ارادهٔ صانع حقیقی اظهر و ابین +
چنانکه ستون پای بدین استحکام قایم فرمود که حامل بار بدن شد و آنرا

باشد با چنان پیوند درمیان است که انسان بے رنج و صعوبت طاقت رفتار
دارد اگر پاے از دست ملایم و سبک بودے مردم مسافت چند قدم هم
بدقت تمام طی کردندے استخوانهای پا اینقدر مضبوط و جلدش اینقدر
دبیز که انسان قطع ارض خوب میکند الحاصل هر عضوے از اعضاے
بدن کاری میکند که انجامش بدان متعلق است چونکه در ترکیب تمام بدن
آدمی کاسه این اختلاف بظهور نیامده که جای پای دست و جای دست
پای باشد پس مفهوم شد که در ساخت کالبد بدن سهیم و شریک خالق
جزو کل دیگرے نباشد + بنای ترکیب سر وضع عجیب و غریب باشد
چنانچه چشم را که نازک ترین اعضاست و باصابت صدمهٔ خفیف تکلیف
عظیم و ضرر جسیم باو میرسد با چنین حفظ و احتیاط در جای بنا قرار داد
و پردهٔ مژگان بر رویش فرو هشته تا آن چشم چنان صاف و شفاف است
که محل انعکاس روشنی باشد و صور اشیا بر آن منطبع گردد ترکیب
گوش هم بدین صنعت ابداعی بظهور آمد که مصیبا آواز است و شکلش
بہ ترکیب منحنی که بذریعهٔ شان امتیاز صوتیات آسان است +
اگرچه عقل آدمی گاوان و خران هم داشتندے مگر مسلم عیان که انسان

دسترس دارد این بیچارگان کی قادر بودند ست چرا که دست اینها قابلیت
گرفتن ادوات و آلات صناعات ندارد + عقل و جسم انسان با هم موافقت تمام
دارد یعنی بهر کاری که عقل متوجه شد بوساطت اعضای جسم خاطرخواه سرانجام
داد + نظر بمراتب صدور حکمت حکیم مطلق شائع و ذائع است زیرا چه
خود بخود از قوه بفعل آمدن اعضای بدن بمناسبت کارها متعلق بهم
در حوزه عقل نگنجد +

بیان بدن انسان

تصور ترکیب کالبد انسان سبب حیرت اولو الالباب بصنع خلاق بیچون و چرا
گشادن سر است + سر را رئیس بدن گویند از جهت که از سائر اعضا
ترکیبش خوبتر است و این هم متخیل گردید که سر کاخ هوش و حواس است
در اعضای باصره سامعه شامه ذائقه با و مربوط و متصل بشره بچهره
که جای نشستش گویند آئینه احوال دلهاست + لب که واسطه خنده و تبسم است
صوت گوناگون پیدا می کند + دندان خوبی چهره می افزاید و غذا را نیمجا آوازها
دهن مخرج لعابست و خوردن بنا بر هضمیت اغذیه ضرورت دارد
فی الجمله هر عضوی از اعضا با صنعتی ترکیب یافته که قابل توصیف و تعریف

باشد + سر را بازدن چنان پیوند است که بهر جانب بگردد و بدن
بذریعه سر آناً فآناً بر اطراف و جوانب نگاه کردن و جمله امور خویشتن
به سبیل تسهیل انجام دادن می تواند + ربط دوش با بازو و بازو با
ترکیبی خوشست و آن ترکیب دال بر کمال دانش باشد + بذریعه بازوی
انسان کارهای نمزد و در فنون عجیبه و صناعات غریبه کارها پیدا کرده و صنایع گو
متنوعه بانجام میرساند + عظام دست را باهم چنان انضمام و التیام هست که
بسهولت تمام حرکت میکنند + سینه جوف استخوانیست که در اندرون دل
و شش برکار خود قادر و زیر سینه معده و جگر و سپرز و دیگر روده
باشد که قیام این همه بر عضوه و دیگر چلی مختصر + قطع نظر ازین ترکیب
پای هم عجیب و غریب باشد یعنی بسبب بودن بند و انگشت ها بخوبی
دارد + زیر جلد اعصاب باشد که حرکت دست و پا بواسطه آنهاست
الحاصل یک یک موی بدن را چنین کردن را باعث از ایشان باشد
و موجب تزئین + غور باید کرد که در اعضای بدن چه قدر تفاوت و تباین
در میان است + علاوه برین اعضا عضوهای دیگر باشند و بودن آنها
هم همین قدر ضرور + از نظم ترکیب و با موقع بودن اعضا مفهوم

بیگردد که ترکیب آنها از دست قدرت خدای جلّ و علی هست و بس + جزوی
از اجزای بدن هیچکاره نیست اگر فیما بین اینها اندک تفرقه هم رود بهر
هر آیینه در انتظام کارگاه عنصری تخلّل پیدا گردد + کاش اگر انسان
دست نه داشتی یا ترکیب دستش بر طور رسم مستور بودی بیچاره چه قدر
حیران و پریشان بودی و لوازم مایحتاج برای آسایش خویشتن بذریعه دست خود
چگونه حاصل کردی پس اندرینصورت بر بنی آدم لازم آمد که بر ترکیب
جسم خود شادمان باشند + بالفرض و التقدیر عقل آدمی در سر دواب
هم بودی مگر کار آدمی از چارپایان اصلا بر روی کار نیامدی +
اگر کاسهٔ انسان فقط یک چشم موضوع بودی اشیای راست و چپ کم
دیدی + درین چه شک که ترکیب بدان ما موافق حالت زندگانی ماست
پس بر ما واجب آمد که از خدا ترسیم و شکر نعمتش بجا آریم که او تعالی جسم ما به ترکیب
عجیب و غریب مرکب کرد و حواس خمسه نیز عطا فرمود + این امر اندر
اختیار ماست که دل را منور یا تیره و حواس را درست یا خیره کنیم +
اندرینحالت دست دعا بجناب مجیب الدعوات دراز داریم که حقوق نعمای عظیمش
کما ینبغی از گوشهٔ دل بخلوص نیت بسازیم [illegible] لیاقت خدا داده [illegible]

جمیع را کار فرمائیم +

ترکیب چشم

مجموعهٔ صناعات صنعت چشم اکمل و افضل باشد هر چند که صناع کامل فن تصویر
چشم بذل حکمت نماید مگر خالی از قباحت نخواهد بود + حکمتیکه در ترکیب
چشم بحسب ارادت صانع حقیقی بظهور آمد گو از اندازهٔ فهم ناقص ما بیرون است
مگر تاهم بنا بر اظهار قدرت و ندرت قادر قدیر واقفیت تا کانی و وابسته
باید دید که مسبب الاسباب بنابر حفظ چشم چها تدبیرات احسن بظهور آورده +
ترکیب بیرونی چشم چه قدر نیکوست یعنی غلولهٔ چشم در غلاف استخوانی مضبوط
اندرون کاسهٔ سر (کهوپری) بفاصلهٔ اقرب (نزدیک تر) نهاده است و ازین باعث بیک نقصانش
نمیرسد + چشم با ابرو (بهون) بآبرو محفوظ است و بباعث پردهٔ مژگان دخل
عکس روشنی وغیره که در حق چشم مضر باشد امکان ندارد و موی مژگان
سوای این فایده گرد و غبار را نیز مانع باشد + ترکیب اندرونی چشم
سزاوار تعریف مزید است + چشم با غشا (جمع غشا) و اخلاط (جمع خلط) و اعصاب (جمع عصب)
و عروق (جمع عرق) مرکب است غشای اول از طرف بیرون سمتا و از طرف درونا
گنده میباشد در غشای دوم رگها باشد + غشای سیوم گفت که از علقه

با او علاقه دارد که گرد مردمک باشد و آن حلقهٔ زنگار رنگ و نیز سوراخ دار
میباشد و آنرا قوت کشیدن و گشاد حاصل است که بدان سبب مردمک در کثرت
روشنی تنگ و در قلت فراخ میگردد + غشای آخرین آنست که بر آن نقش
اشیای بیرونی منتقش گردد + خلط اول معلق با غشای اول بطرف پیشین چشم
باریک و صاف میباشد + خلط دوم در پس مردمک باشد و این خلط از جملهٔ اخلاط خورد است
که از اصلیب و هر دو جانب یعنی بیرون و درون بیضوی میباشد + خلط سوم در آخر
حصهٔ مقابل چشم باشد و بدان سبب صورت چشم مدور است + چشم با شش اعصاب
بدین خوبی مربوط گردیده که بهر جانب گردشش آسان باشد + اشیای بیرونی تو
چشم بدین نوع منظر می آید که خطوط شعاع بر غشای اول بگذرد و بباعث مدور بود
آن خطوط هم در یک مقام ملاقی میشود و از خلط اول و مردمک درگذشته با خلط دوم
زیاده تر واصل میگردد و اندرینحالت آن خطوط شعاع در خلط سوم داخل شده بر غشای
چهارم که در پس چشم باشد میگذرد و در انجا عکس اشیای بیرون نقش می پذیرد که بذریعهٔ رگ
بصر از مغز تا دل خبر میباشد +

ترکیب گوش

اگرچه گوش مقابلهٔ چشم خوبی کم دارد لیکن بنا بر کاری که صدای چلتنه به ترکیبش پرداخت

باخوبی چشم ما باست + بر موقع بودنِ گوش طرفه حکمتِ الٰہی مینماید یعنی قربش
با مغز ہست که در انجا بذریعهٔ حواس از مراتبِ جزو کل اعلام میگردد +
بدانچه گوش ترکیب یافته است نه برابر گوشت نرم و نه برابر استخوان سخت
باشد اگر گوش برابر گوشت نرم و یا برابر استخوان سخت بودی اصلا اینقدر لیاقت
مناسبت برکارِ خود نه داشتی پس مادهٔ آن مابین سخت و نرم باشد + حصه بیرونی
گوش اینقدر پیچ یافته و سخت و صاف است که آواز را متحمل باشد زیرا که کارش
همین است که ارتعاش ہوا را در سوراخِ گوش ببرد + ترکیب اندرونی گوش
عجیب تر است اندرونِ گوش سوراخی باشد و بر دهنِ سوراخ موی که بدان
سبب ریزہا گرد و غیره را دخل نباشد و بهمین مطلب چیزیکه هم در گوش پیدا میگردد
بدان سوراخ غشائی متعلق میباشد که باشکل دهل مشابهت جزئی دارد
و در انجا حلقه از استخوان میباشد که بر آن حلقه آن غشا پراگنده افتاده است +
از ان غشا بسمت اندرون استخوانی خورد پیوسته است ہرگاه که تاثیر ارتعاش ہوا
تا غشا میرسد آن غشا نیز بآن استخوان در میخورد + بآن غشا عصب پیوسته است
یکی غشا را تنگ کرده قابلِ دریافتِ آواز خفیف میگرداند و دوم غشا را سست
میکند که از جهت آواز گران میشنود + سوای این استخوان استخوانهای

خورد باشد مفید برای اینکه از غشا آواز را می‌برد دلیل این غشا
سوراخی است که منفذ اینش جانب پشت دهن باشد و جانب گوش
درجه بدرجه باریک میگردد و در انجا از گوشت و از استخوان معلوم میشود که به
باعث از جانب دهن هم رسائی آواز باندرون گوش ممکن باشد
چونکه با غشای هوا از غشا میرسد لهذا هوا حرکت کردن میتواند + بعد زیرش
سوراخ دیگر باشد که صورتش با پوست صدف پیچان مشابه است زیرا که آن
سوراخ پیچدار میباشد بالجمله آخر همه رگ یا عصب باشد که منتهاء آن بمغز است
قوت سامعه هم عجیب دارد یعنی تحریک هوا اندک بوسیله اعضای ناطقه گوش حرکتش
معلوم نمی‌شود مگر تا هم انسان خواهشات و خیالات خود بر دیگران ثابت کردن
می‌توانند + دانستن اینمعنی هم لازم آمد که هوا از اشیای منجمده نیست بلکه جسمی
سیال است ورنه مقام حیرت خواهد بود که هوا آواز را چگونه پراکنده میسازد +
به اندر افتادن سنگی در مجاری آب اطراف آب موج میزند همچنان از تکلم هوا
متموج میگردد به تکلم هوا از دهن باندر کم و زیاده خارج میگردد و هوای
بیرونی را حرکت می‌آرد و این تموج هوا در سوراخ گوش اندر میرود + چونکه
از [illegible] چیزی [illegible] تموج هوا [illegible]

دخل میکند و بران غشا که مانا بشکل دهل باشد متحرک میگردد و این
حرکت بران استخوان که پس غشا میباشد میرسد و باز در استخوانهای
دیگر و من بعد بواسطهٔ آنها دل را از آواز اعلام میشود و بهر قدر که زور
که آن ارتعاش در هوا و گوشت می باشد بهمین قدر زور در آواز مسموع میگردد

بیان ترکیب دل

ترکیب دل آدمی بسیار نادر باشد یعنی صورتش مانند گاودم دارد
سمت بیرونش بر دو حصه منقسم شده * حصهٔ اول فوقانیه
با رگها علاقه دارد و حصهٔ دوم سمت و مائل به پهلوی چپ میباشد
که بر آن می پیچد و این حصه لیف دار میباشد و از ریشه های گوشت منسلک
ترکیب یافته * بجانب اندرونی دل خانها بر دو قسم باشند که از آنجا مخصوص
محروق و در اجزای بدن خون میرسانند * خانهای یک قسم
اندر دل باشند و در میان آنها گوشت لیف دار میباشد و این خانها راست و
چپ باشند و از جملهٔ خانها هر یک خانه با خانهای قسم دوم مشتمل است
بخانهٔ بالای خود * بخانهٔ فوقانی میمنه بواسطهٔ رگ عظیم از سر و حصص
فوقانیه بدن خون می آید و بهمین نوع در آن از حصص تحتانیه بدن

خون بذریعۀ رگها عود میکند + این رگها در یک رگ خون را
جمع میکند و آن رگ با آن خانه پیوسته باشد و هنگامیکه این خانه
از خون ملتب میگردد کشیده می شود و بحرکت کشیدگی تمام خون
بخانۀ تحتانی جانب یمین روان میگردد و این خانه هم در هم میکند
و خون را در رگ دیگر میرساند که آنرا به شش میبرد و در انجا
رنگش تغیرات پذیرد و باز بذریعۀ عروق بخانۀ میسرۀ فوقانی میرود
و از انجا بخانۀ میسرۀ تحتانی می آید و بسبب کشیدگی آن خانه در
رگ دیگر روان میگردد و از کشادش باز در همگین حصص بدن میرسد
و از انجا بخانۀ میمنۀ فوقانی باز روان میگردد غرضکه بر همین طریق
خون را گردش دائمیست چراکه تا دم زیست بر بدن هیچ وقوف نمیشود
بقید حیات دل در یک لمحه هفتاد بار در هم میکشد و هر بار یک چهتانک
خون بطرف پشش و دیده میرود + بنابرین کار دل بسیار زود
میکند لیکن مقدار این نذر و آن خون که جانب پشش و دیده
میرود چنانچه باید بمعرض تحقیق درنیامده + اندرین حال چیزها
عجیب باشد و در توصیف ترکیب و خاصیت دل حکمت حکیم مطلق قابل غور است

باصدار حکم محکمش دل ساکن میگردد و جملهٔ امور التواهی نمی‌پرد +
بباعث دل حرکت انسان قائم است + ابنای جنس ما را شاید که
مدت العمر یاد صانعش فراموش نسازیم و شکر عنایتش بجا آریم

بیان تحلیل طعام

اندرون معده غذا بر دو حصه منقسم میگردد یکی در بدن صرف میشود
و دیگرے از بدن خارج میگردد + ضرورت آمد که اول غذا پاره پاره
گردد چنانچه بخاییدن + دندان پیشین غذا را قطع میکنند و دندان
میانه آنرا می‌شکنند و تولول آنرا باریک باریک میکنند + از زبان و
لب غذا زیر دندان تا وقت ضرورت می‌ماند و هنگام خاییدن لعاب دهن
چلیدگی دارد که ازین باعث بطریق آسان غذا پاره پاره می‌شود
و خوب هضم میگردد + الحاصل خوب خاییدن غذا بسیار سودمند باشد
هرگاه که غذا پاره پاره شده ملائم و آمیخته میشود بر سر گلو میرسد
و چونکه گلو بچکیدن لعاب تر می‌شود لهذا غذا بسهولا فرو میرود
و خشکی گلو باعث تشنگی است + بخوردن آب غذا فرو میرود و از راه گلو
اندرون معده میرسد + معده از عضلات بشکل کیسه ساخته شده است که در او

بسبب چلیدگی عصارهٔ غذا پس هضم میگردد + هرگاه که در وقت طعام
توقف عائد میگردد این عصاره بر معده تاثیر میکند و گرسنگی پیدا میکند
رگهای معده از جانب فوق بجانب تحت در هم میکشند ازین باعث
معده همواره در حرکت میماند + سه زینه تا وسط صعود میکند
و جمله برابر کشیده میگردد + بر سوراخ فوقانیه معده دریچه باشد
که ازین باعث خورش باز بگلو رفتن نمی تواند و از راه سوراخ
تحتانیه در روده فائز میگردد که در حقیقت جزو معده باشند در انجا
هم همیشه سلسلهٔ حرکت قائم است که ازین باعث تمام غذا منجذب میباشد
+ بدین نوع غذا نرم میگردد و در روده آهسته آهسته داخل میشود
و در انجا با تلخه که از جگر پیدا میگردد هضم میشود و ازین باعث روده ها
متصل میمانند + در هر یک روده سوراخ رگهای باریک اند بمجمله
غذا السیار سفید و خالص حصه در آنها میرود و بذریعهٔ آنها اندر رگ
عظیم میرسد که از سینه گذشته با رگهای دیگر ملحق میگردد در رنگت سفید
عرق غذا با خون چنان آمیخته میگردد که امتیاز محال گردد غرض خلاصه
بدین نوع طیار شده از طرق اندرونی بر یک حصه جسم میرسد و بسبب

رسیدنش هر یک حصه را پرورش و طاقت حاصل میگردد و ثقل که در اعضاء
کلان می ماند اهم بر وقت مقرر از بدن خارج میگردد از بیان مختصر
معلوم می شود که منجمله امور روزینه ما بنابر امرے چه قدر کار می افتند
چه قدر اعضا متفق شده بنابر پرورش و نگاهداشت بدن ساعی می باشند و همچنین
حاصل زیاده تر تعریف باشد که این اعضا سوای کار پرورش دیگر کارها میکنند
مثلاً زبان بکار خائیدن خوراک مدد میگردد و نیز کار نطق و ذوق بدان
متعلق است. و در حقیقت عضوی از اعضای بدن چنان نیست که فقط یک
کار را کافی باشد اند خصوصیت بر عنایات خاص هر روز کار غور کردن سزا است
در وقت سرانجام هر یک کار خیالش بجا است

انسان را بر ذات خود غور کردن باید

یعنی دائم بر کمال دانش باشد که هر فرد بشر قطع نظر از خیالات اشیای صوری
بر حیثیت ذات خود دیده بصیرت گشاید اگر علی الدوام فقط بر اینهمه اشیا
موجوده نظر داریم کاهی بدانیم که ما کیانیم و شکر نعمای الهی از دل محو نمائیم
چنانکه بمعاینه ماهیت اشیا حکمت و قدرت قادر قدیر ظاهر میگردد همچنین
طریق در ترکیب جسم انسان هم حکمتش ظاهر است بنابر استحکام منافع اعضا

که هر واحد بنوبت تمام بر ترکیبات تن خود به بیند ✻ اتفاق روح و بدن هم
تاثیر یکی بر دیگری چنان عجیب و غریب افتاده که زیاده از حیطه عقل بشر است
✻ علاوه بر این هر روزه می‌بینیم که هرگاه شعاع آفتاب از اشیای گرداگرد
بر پردهٔ موخر چشم انعکاس می پذیرد آنگاه مقدار و هیئت و رنگ آن
اشیا عقل دریافت میکند ✻ و نیز میدانیم که بسبب ارتعاش هوا بذریعهٔ
گوش روح را خیال آواز میگیرد و بدریافت آن قوت از همگی تغیرات و
تبدلات اشیا و بذریعهٔ آواز از جملهٔ خیالات مردم واقف و مطلع میشویم
و نیز میدانیم که هرگاه که دل ما از مقامی بمقامی رفتن میخواهد آنگاه بدن ما
بتعقیب (پیروی) خواهش دل ما میکند و بمجرد اینکه چشم یا دست و پا را حرکت باید
بهمان نهج موافق خواهش حرکت میکنند ✻ اینهمه مراتب چنان بدیهی است
که مردم خوب میدانند بل هر روزه می آزمایند لیکن تبیین اینکه روح بدن را
چگونه حرکت میدهد از حوصلهٔ طاقت بشری برتر است ✻ روح را از بدن
و بدن را از روح اثری میرسد از همین حکمت جهان آفرین اینقدر ظاهر است
که از تلاش ما بیرون است ✻ و بعد تحقیقات اتفاق روح و بدن آخرکار حیرت
می افزاید

اگر فقط بدن را مشاهده کنیم تا معلوم گردد که قدرت الهی بهر خصوص عجایب
هر یک عضو با صنعتی مربوط گردیده که با کار و خوشنما تر باشد و ترکیب
بدن انسان چنانست که اگر عقل انسان تبدیلی کدام هر روی کار آرد چه
طاقت دارد و ترکیبات روی بدن از اینها هم زیاده عجیب باشد و
بدن را بنابر بسیاری مطالب ترکیب داده و او را امور شتی متعلق
و بواسطه اش روح اشیای ظاهر را معلوم میتوان کرد فلهذا او را حواس
خمسه میباشد باصره ۱ سامعه ۲ ذایقه ۳ لامسه ۴ شامه ۵ و این پنجم
حواس عجیب و غریب تعریف را ارزند لیکن بنابر اینکه روح اشیای
ظاهری را بذریعهٔ بدن دریافت کردن تواند ضرور آمد که حرکت با عشرت
کرد و چنانچه بهمین مطالب خدا تعالی حصص بدن جدا گانه ترکیب داده و
استخوان و عصب و بند و پیوند هم عطا فرموده که بنابر حرکت کردن بهر جانب
بسیار مفید باشند لیکن درینچنین حالت چنانکه بدن انسان بباعث
حرکت دایمی باید که فرسوده گردد لیس عوض این نقصان و بنابر درستی
بدن پرورش ضرور باشد و بنابر خورش غذا و رقیق گردانش و بنابه
جدا کردن عصاره اش و نیز عصاره انبار سرایت در هر یک جزو بدن

برین نمط که در هر یک جزو بقدر ضرورت در سیما ابرو چشم ها نه کار رخسانه
عجیب بنا نهاده اند بصورت هر بالا زم آمد که تعریف و تمجید خدا تعالی کنیم

چهره یکی با چهره دیگری مطابق نباشد

انیمعنی هم دلیل ثبوت حکمت الهی است که هر چند او سبحانه ابدان افراد بشر را
یکسان مخلوق کرده مگر تا هم بنظر ظاهر اینقدر فرق درمیان داشته است
که هر کس را می شناسیم * دو کس را هم نتوانیم یافت که مو بمو با یکدیگر مشتبه باشند
* و دیننده هر کسی حتی ضرور است بلکه در آواز هر یک فرق می باشد و
بلا مطابقت چهره ازین سبب زیاده تعجب میگردد که آن چهره فقط بدو چهار
حصه مرکب گردیده و همان حصص در چهره هر واحد بر یک جا معین میباشد
* اگر اینهمه اشیا اتفاقا خود بخود پیدا بودندی تا چهره های مردم چنان
مطابقت داشتندی گویا گلوله های یک قالب * الا این سخن از صحت
بدور است و بهمین سبب تعریف حکمت خدا تعالی بر ذمت همه ما فرض و
واجب * ارادت الهی از ترکیب چهره های متنوعه همین است که مردم
ازان متمتع شوند اگر چهره های مردم یکسان بودندی شناخت یکدیگر
بسیار دشوار بودی و بدین سبب در دنیا خرابی رو می نمود

بیان حاجات آدمی

بر روی زمین برابر انسان که دامی مخلوق را چندین اشیا در کار نباشد
انسان برهنه محتاج جاهل متولد میگردد + مثل بعض حیوانات انسان
بعد میلاد جلد قابل محنت نمی باشد و نیز عقل خود را بکار نمی تواند آورد
لیکن بتدریج علم و عقل حاصل تواند کرد + نظر بر بعض مراتب بمقابله
انسان حیوان بهتر می نمایند + حیوانات را با پوشاک و سلاح
حاجتی نباشد + و سامانی که انسان را در کار باشد حیوانات را
بدان چه سر و کار + حیوانات را هیچ با مردم بذریعه فن و حرفه
آذوقه پیدا کردن نمی افتد + پیدا شدن حیوانات همانست و خوراکی
موجود شدن پوشاک و سلاح و دیگر اسباب مایحتاج همان + تا اگر
ایشان را بکدام چیز حاجت افتد بعد و عقل حیوانی حاصل توانند کرد +
عقل حیوانی ایشان را باسانی هدایت می کند اگر ایشان را ضرورت
خانه باشد میتوانند ساخت و در اندام ایشان زغب چند پدید می آید
+ اگر دشمنان پیدا شوند بزور نیش و شاخ از صدمه شان محفوظ
مانند و در صورت ماندگی یا مجروحی علاج خود خود کنند + هر چند که

بنی آدم از حیوانات بزرگ هستند و نیز احتیاجات بسیار فراپیش دارند
مگر بذات خود حاصل کردن نمی توانیم * اگر کسی این سوال برلب آرد
که خدای عز شانه اندر تخصیص حیوانات را چرا بر انسان بیشتر
فرموده و ازین قسم سوالی اگر بطور شکایت پرسیده شود تا بی شبهه
پرسیدنی است و جوابش اینست که بنوعیکه حکمتش از اشیای دیگر
مبرهن است همان نوع ازین معنی هم مترشح میگردد * انسان را خدای تعالی
محتاج اشیای کثیره مخلوق فرموده است بدین ارادت که انسان عقل
خود را که بنابر بهبودیش از جناب کبریا عطا شده است مدام بکار آرد
* اگر حیوانات را بعطیات دیگر مشرف کرده است و ما را عقل حیوانی
عنایت نفرموده و برسانیدن اسباب ضروری بر ما فرو گذاشته
عوض آن عقلی بما عطا فرموده که امدادش از بهر آگاهی جهان بالضرور
مطلوب باشد و ما را از محنت کشی و چالاکی و هوشیاری گزیر نیست چرا
که از مصائب گوناگون محفوظ و سالم مانیم * بذریعه عقل انسانی
خواهشات دل ما اندر اختیار ماست و با عقل ما از آن خواهشات
بد انجام خود را مصون و مامون می توانیم داشت * با پیرادو چار

استقلال همینی بوجه احسن منکشف خواهد شد + اگر بغیر محنت ما
خوراک و دیگر اشیای که هر روز درکار می باشد بهم رسیدندی تا لبیار
سست بودمی و قوای روح را بکار نیاوردمی + بالاتفاق سکونت
مردم یک قلم موقوف شدی زیرا که کسی محتاج کسی نبودی و
اولاد را بنا بر پرورش خود شان ضرورت والدین نه افتادی +
عام انسان بطور اوّل در وحشت افتادندی و بنوعیکه حیوانی را از حیوانی
نفعی نمیرسد بهمین طریق کار انسانی از انسانی روی نمودی و فرمانروائی
و فرمانبری یکسو نماندی و تواضع و تکریم یک قلم موقوف شدی پس
نرمی عقل بواسطۀ حاجات است و بواسطۀ آنها چالاک میشویم و از حیوانات
زیاده تر خوشحال می باشیم فی الحقیقت ما مردم بسبب حاجات عقل و
وضع خود را اصلاح میکنیم و نیز بسیاری علم و فنون ایجاد کردیم انسان را
چالاک و محنت کش بودن ضرورست اگر عقل و تمیز را معطل گذاریم
بیکار شوند و آهسته آهسته در بند جهالت و بیهودگی و عیش و عشرت
گرفتار شویم لیکن از مشقت روح و بدن انسان خوش میماند و روش
راغب بتحصیل علم و هنر میگردد + اگر وقت ترک شیر مادر ما را حاجت تعلیم

نبودی تا فقط بر بهبودی خود نگاه داشتمی حاجت آموختن باقی
نبودے و جوهر عقل را گاهی بکار در نیاوردمی از خود بیخبر بودمی
و نه اندیشه خبر داشتمی بدولت عقل درجه که انسان را دست میدهد
ما را هرگز نصیب نشدے و از سلوک مسلک احسان فرحتی که دل را
حاصل میشود در پیش ندیدمی چونکه اطفال محض بے پر و بال پیدا
میشوند والدین شان بنظر ترحم و ایشان هم بنظر بهبود احتیاج خود
خواستگار اعانت والدین می باشند و ایشان را عزیز میدارند
و باندیشه خطره و نقصان گفت والدین قبول میکنند ما مردم
بذریعه عقل بدست پوشاک و خوراک و اشیای ضروری میسر
می کنیم و در حقیقت ما را احتیاج بدان اشیا نیست که باعث اینها
حیوانات از ما بهتر میمانند اکنون ثابت شد که این غلطی کسانی است
که بسبب حاجات ملول باشند پس حاجات ما موجب خوشنودی
ماست * والله تعالی بعنایت خود بنابر فوائد انسان اظهار انمو خود
فرمود * پس این امر بقبضه اختیار هر کسی است که به تعمیل امر ایزدی
خود را در رنج و مصیبت نه اندازد و در صورت تکلیف و خبیری

بسیار کم خواهد شد و با جرایش امر معترف خواهیم شد که در دنیا نسبت به آن
تکلیف آرام زیاده است اگر رنجی و اشکیر دل است تاهم خدا تعالی هزار
هزار نعمت با عطا فرموده و این کار اندر اختیار هر کس باشد که سعی
نکی حیات مستعار بسر کند و حتی الوسع در احسان مشغول دارد

بیان خفتن

مردم بر حسب عادت خود شان جلد یا دیر یا دراز می کنند +
نوم اگر جلد آید یا دیر مگر همه کسان را یکسان می آید + پیش از آمدن
نوم هر کس میداند که بحالت آمد نوم حواس سست میشود و نا بر دریافت
اشیای بیرونی قابلیت نمیدارد که بدین سبب هوش رخت می بندد
و در عاقبة الامر بیهوشی طاری میگردد + حافظه هم پریشانی می شود
و خواهشات نفسانی یک قلم از پا می نشیند و سلسله فکر و تمیز از هم
میگسلد + عالم غنودگی در نوم است که هرگاه که بخفتن می آییم بیهوش
میشویم + مژگان خود بخود بند و کشاد میدارد و سر با آرام تمام افتاده
میماند + هرگاه که بخواب گران می آییم جمله امور اختیاری بکسیله اعضا
می آید مگر کارخانجات اندرونی جسم روان می مانند کار ها می کند

از اختیار ما بیرون نیست یکی از آن جاری و ساری می باشد + خواب
رافع کسالت است و از بستر خواب بیدار شده بار دیگر مشقت کردن
می توانیم + نظر بر مراتب صدر بر عنایت الهی اقرار داریم و شکر عنایتش
بجا آریم + خواب که بحالت بی اختیاری استیلا می کند و ما نقش بیهوش شده ایم
دلیل راه بخشیده است چراکه بدین سبب ما را از خفتن گزیر نیست و مژگان
که خود بخود بند می شود چشم را از آن از آفتاب نگاه میدارد که بر راحت
انها از اختیار ما خارج است + اندرین حالت بر ما مردم واجب بل فرض است
که پیش از خواب شکر الهی بجا آریم زیرا که او تعالی ما را بعد تیقظ از روش بیداری
چالاکی دیگر عطا می فرماید

بیان موت و زیست

در باب حیات و ممات خالق الکائنات انتظام عجیب فرموده + بر اندازه
شصت مردم هر عمر جهان گذران را می گذرانند + از سی و پنج ۳۵ یا
سی و شش ۳۶ مردم هر سال یک یک لقمه دهان اجل میگردد الا اندازه
پیدایش از این اندکی زیاده است چراکه در شهری که اندر عرصه یک سال
ده مردم بمیرند بهمان قدر مدت دوازده پیدا شوند + در سال اول از بچگان

اکثر کمی می میرد و در سال پنجم از بست و پنج یک و تا سال بست و پنجم
اطفال کم می میرند و باز بالای عمر بست و پنج سالگی زیاده + از همین
وجود خدای جل و علی که پروردگار بندگان است تا این بهمین ثابت و
کائن + پیدا شدن ما همان است و محافظ بودن خدا تعالی همان
اند پس بصورت ما را باید که از ساعت مرگ مخوف نشویم و از اندیشه آن
مذاق حیات خود را تلخ نسازیم بل لازم است که بر ذات جناب باری
تکیه داریم که او تعالی اندر ایام زندگانی ما را محفوظ خواهد داشت و هم
شرع ما را این همت خواهد بخشید که بشادی گلگشت باغ بهشت موت را
غنیمت شگرف خواهیم دانست و در زمان تندرستی تصور
نباید کرد که تا مدت ممتد زنده خواهید ماند و چنان غافل نشوید که
احکام الهی فراموش کنید و هر آنچه بر ذمه شما از واجبات است
بجا نیارید و اینهم خیال نباید کرد که شما را بنا بر توبه کردن فرصت
دست خواهد داد زیراچه زندگانی هستی اعتباری نیست اگرچه بسبب
توانائی بدن اکثر مردم را بیماری کم عارض میگردد الا سه باریچ
ولا در سپر تیر قضا نیست + پس بر هر یک کس واجب آمد که عزیز

خود را در انجام کارهای که خدای جل شانه راضی و خوشنود گردد صرف نماید

بیان کلانی زمین

تعیین طول و عرض زمین امر محال است در حقیقت طول یکی است
مگر عرض دو یکی جانب شمال خط استوا و دوم جانب جنوب و
ازینها یکی تا قطب شمالی است و دومی تا قطب جنوبی و کدام کس
الی هذا الآن تا بعد هر دو قطب نرسیده * جانب قطب شمالی
جبال برف و بحر محیط هستند و جانب جنوب هم تا قطبش رفتن محال است
مگر تخمینا از اهل هندسه طول و عرض ارض نوزده کرور و نود و پنج لک
و دوازده هزار و پانصد و نود و پنج میل مربع انگریزی معلوم شود
و منجمله این مسافت دریای محیط و غیره را شانزده کرور و پنج لک
و بیست و دو هزار و بیست و شش میل مربع است و خشکی سه کرور و
هشتاد و نه لک نود هزار پانصد هفتاد و نه میل مربع * چنانچه آن
حصه که آنرا یورپ نامند سی و چهار لک پنجاه و شش هزار و شصت
پنج میل باشد * و حصه ایشیا یک کرور و هفت لک شصت و هشت هزار
هشتصد و بیست و سه میل * و افریقه نود و شش لک پنجاه و چهار هزار

هشتصد هفت میل + امریکا یک کرور چهل و یک لک ده هزار هشتصد
و هفتاد و چهار میل + ازین حساب معلوم می شود که قریب سوم حصه
زمین و خشکی است + چنان قیاس کرده بودند که سه بدم آدمیان
بر روی زمین آبادان خواهند بود الا در حقیقت زیاده از یک بدم
و هشت کرور نیستند بدین تفصیل ایشیا ۷۵ کرور افریقه ۱۵ کرور
امریکا ۵ کرور یوروپ ۱۳ کرور اکنون فرض باید کرد که در دنیا یک
بدم آدمیان هستند و در عرصهٔ سی و سه سال یک پشت
کامل سپری میشود پس ثابت است که در مدت سی و سه سال یک بدم
آدمیان خواهند مرد فلهذا در مدت یک سال سه کرور آدمیان
جام ممات می چشیده باشند و هر روز قریب هشتاد و سه هزار و
چهار صد و در هر یک گهنته سه هزار و چهار صد و هفتاد و پنج و در هر یک
منت انگریزی پنجاه و هفت + ازین حساب دل بسیار متحیر
می شود و گمان میکنیم که هرگاه که در یک سال چند در یک گهنته این قدر
آدمیان می میرند پس ما هم جلد خواهیم مرد + چنانچه هم کسی
فوت شده باشد و در انقضای یک گهنته سه هزار کس

لقمهٔ دهان اجل خواهند شد ٭ همچنین خیالات باعث بسیاری
خوف باشد و از اینها ما را اندیشهٔ مرگ ضرور باید بل این شعر
ورد زبان شاید ٭ شعر ٭ هر که آمد بجهان نقش فنا خواهد بود
آنکه پاینده و باقی است خدا خواهد بود ٭ هرچند که زمین بسیار
کلان معلوم میشود لیکن بمقابلهٔ دنیاهای دیگر هیچ اصلی ندارد
یعنی ریزهٔ ریگ را پیش کوه چه فروغ باشد ٭ بدین خیال ما را
عظمت خدای جل جلاله بیحد و عد معلوم می شود که رو بروی پیش
این دنیا و دنیاهای دیگر محض بے حقیقت باشد

بیان جانوران

بمشاهده با غور اندر این جانوران معلوم میشود که ایشان از انسان
در بعض بعض حالات بهتر هستند بدن بسیاری جانوران از بدن
انسان توانا و محکم می باشد اکثر جانوران همین که پیدا شدند
برای جنبش اعضا دارند و آذوقهٔ خود تلاش می نمایند
موافق عقل حیوانی که از جناب باری بایشان عطا شده است
کار می کنند و بچه های مردم بحالت بچگی محتاج تکلیفات می شوند

که از آنها بدن ما ضعیف و ناتوان می گردد + جانوران کارها
بررو می کار می آرند که خوبی عقل حیوانی شان بظهور می آید
و در استعمال حواس هوشیاری و چالاکی ایشان ثابت میشود
+ قوت سامعه و باصره بسیار تیز دارند و بکمال عشق و چالاکی
گریختن و دویدن و پریدن می توانند و اگر بر اعضای و شکل
جانوران خیال کنیم معلوم گردد که ترکیب بعض جانوران
بسیار کامل است + اگر کسی سوال کند که خدا تعالی
انسان را بازو مانند عقاب و زور و تیزی مانند اسب و
قوت شامه مانند سگ و چشمان مثل باز و تیتی عقل
گویا چرا عطا نفرموده چه انسان هم بسیار است که انسان محتاج
علیه این اشیا نیست و هر کسی که چنین خیال می کند برا تجی
غور سے باید که خدا تعالی او را در حی عنایت فرموده که بنا عشت
آن از جانوران بهتر است و به امداد وشش بنابر فائده خود
از جانوران کار خود می گیرد + اگر ما را عقل نبودے تا لاریب
از جانوران ضعیف تر بودی و داشتنی که ترکیب بدن شان بیچیک

از ترکیب بدن ما بهتر است و اندرینمعنی بهتری شان دلیل بر آنست که در بند جهالت بلا اعانت عقل ایّام حیات بسر میتوانند کرد و اگر بدن ایشان بدین خوبی ترکیب نیافتی حال شان تباه بودے و اگر بیچارگان هیچیک تمیز داشتندے تا اطاعت انسان بر ایشان شاق بودے ✤ اندرین معنی هم حکمت الهی ظهور دارد ✤ جناب باری حیوانات را همین قدر عقل ارزانی فرموده که بنا بر ردّ آن حاجات ضروریه مکتفی باشد و اگر ایشان بر دریافت حالت خود دسترس نمیدارند باعث رحمت الهی است ✤ اگرچه هر قدر فرحت که انسان را مطلوب باشد موجود است مگر مصیبت آئنده را خیال کردن نمیتوانند و چونکه ایشان فقط برای همین جهان مخلوق هستند لهذا فکر و اندیشه ندارند و ما ورائے خوشئ حواس خوشئ دیگر حاصل کردن نمی توانند الحاصل آدمی را باید که اسباب دنیاے گذران را ناچیز انگاشته خیال عاقبت در دل دارد و بدین طریقهٔ انیقه سفر دنیا طی نماید که خود

نکوئی در جهان آخری دریابد

بیان ترکیب پرندگان

در میان ساکنان زمین پرندگان هم بسیار خوبصورت باشند بعض پرندگان مثلاً طاؤس و کبوتر بنهایت تاب دار و خوبصورت پر دارند عجایبهٔ ترکیب ابدان شان با هم خوبی و انتظام ظاهر میگردد که ما مردم آنرا وسیلهٔ تحقیق بر حکمت الهی می یابیم ❊ پرندگان هم مانند جانوران دیگر استخوان دارند مگر ابدان شان بنوع دیگر مستور باشند ❊ در ابدان ایشان پرها باشند و پرها با پوست مربوط باشند و یک یک از آنها با حسن قرینه شده بالا آمیزشی دارند بالا پرهای کلان و تحت پرهای خورد باشند مگر هستهٔ تحتانیه تهی می باشد و از ان پر را از بدن جانور پرورشی میرسد و در ان پر شیره کوده یک قسم باشد و آن موی پرها باشد و در آن بشکل نیلگون ته ها باشند ❊ چنانکه چارپایان با سے

بپشتی دارند همچنان پرندگان بازو دارند که بیازده استخوان
ترکیب یافته است و در اعصاب بازوها متعلق باشند
که بذریعهٔ آنها قوت پریدن دارند + ترکیب بازوان
بسیار عجیب است + و درمیان بازوان بدن ایشان
چنان بر جاے خود قرار یافته که ایشان حرکت هر نوع
بآسانی کردن می توانند سرهاے پرندگان خورد باشند
که بدان سبب بحالت پریدن ایشان را هیچ ونمیدهد
+ بذریعهٔ دُم ایشان وقت پریدن هموزن می مانند
و در هوا صعود و نزول می توانند + پاهای ایشان بدین
موقع ترکیب یافته است که مرکز مثل مرکزی قایم می ماند
و پاهای بعض پرندگان اینقدر پس می باشند که اینها
قیام می توانند کرد بر ران عصب و پی می باشند و پاهاے
اکثر باریک می باشند و دران بے چربی باشند +
اکثر پرندگان در پاے چار انگشت می دارند
سه پیشین و یکی پسین و بر سر انگشتان پنجه

می باشند که بذریعهٔ آنها شکار را بگیر می آرند *
بعض پرندگان گوشت خوار باشند * و بعض از سبزه و
غله و میوه قوت خود می کنند * این چیزها در حوصله
بسیار ملائم می شوند و از آنجا اندک اندک در معده
فرو میروند و معدهٔ جانور این قسم بسیار خورد باشد
و شکم با عصاب مضبوط مرکب می شود *
ازین اعصاب خورش نبلی می گردد و بنابر هاضمه ایشان
اکثر سنگریزها می خورند * و معده های طیور شکاری
اندر ایشان زیاده کم زور می باشند * پرندگان
بدین حکمت مخلوق شده اند که اندر ایام زندگانی
گذارهٔ ایشان بخوبی تمام می شود و خوراک نیز بآسانی
ایشان را میسر آید * لکلک وغیره که خوراک
خود ها اندرون خلاب می یابند پا می و منقار ایشان
بدین سبب طویل باشند که ایشان بر سطح آب
دو دیده شکار خود را بگیرند * عقاب و باز جنگی را

که خوراک ایشان صید است بازوهای کلان و پنجه
مضبوط و منقار تیز می باشد * منقار ابابیل خورد
و نوک دار می باشد و دهن عریض که ایشان کرم
هوائیه را بگیر توانند آورد * در گلوی کبک حوض آسا
می باشد که از آن هوا را خارج میکند در آن
حالت که از بهر تلاش خورش سر و گردن را
در آب غرق دارند * اکثر جانوران که در میان
جنگل می پرند اندرون چشم ایشان غشای
می باشد که چشمان را اگر ندی نمی رسد *
غرضکه هر یک جانور بکمالی موضوع شده است و
ترکیبش سزاوار تعریف باشد و ایشان را
اقسام بسیار باشند و بدیدن ایشان ما را
فرحتی حاصل میگردد و پس بر ما مردم ثنای
حکمت و قدرت حکیم برحق واجب و لازم
باشد *

بیان ماهی

اگر مردم ماهی را ندیده بودمی تا ما را هرگز یقین نیامدی که
جانوران این قسم هم می باشند اگر از شخصی که تحقیقات
حیوانات مصروف ماند واو را صرف از جانوران خشکی واقفیت
باشد این گفتگو بمیان آید که در آب هم جانوران این قسم
می باشند که در آن زنده می باشند وحرکت می کنند ونسل
خود را نشر میسازند بیشک آن بیچاره در ورطهٔ حیرت
افتد انسان وحیوان که در آب غرق شده می میرند
از آن این نتیجه حاصل میگردد که کدام جانور در آب تنفس
نمیتواند کرد وتا دیر زنده نمی تواند ماند طور زندگانی ماهیان
وترکیب وحرکت ونشر نسل ایشان بسیار عجیب و
غریب است واز آن حکمت الهی واضح ولایح میگردد
هرگاهیکه جانوران در آب زندگانی کنند پس لازم آمد که
ترکیب ابدان شان هم از ترکیب ابدان جانوران خشکی
نوع دیگر باشد چنانچه در ترکیب صوری ومعنوی ماهی

همین خاصیت یافته می شود بدن ماهی همین جهت باریک
و از هر دو جانب سطح و بجانب سر نوکدار می باشد که بر
سطح آب طی بدن و آب را بآسانی قطع کردن توانند بر بدن
ایشان فلس همین سبب می باشند که از غلبهٔ آب محفوظ
مانند اکثر پوست ماهیان مخصوص ماهیان این قسم که
بر بدن ایشان فلس نمی باشند همین جهت صاف و چکنا و روغن
می باشد که ایشان را مضرتی نرسد و بدن ایشان گرم ماند
استخوانهای ماهیان بسیار سبک و ملائم می باشند
چشمان ایشان اندرون سر همین جهت غلیده و مدور
می باشند که از اصابت نقصان برکران مانند و خطوط
شعاعی ورا آنها خوب پیوست شوند محفوظ پر بازوان ایشان
اعضای ایشان ساکن باشند که بذریعهٔ آنها ایشان
حرکت هر نوع کردن توانند بوسیلهٔ دُم دیر ایشان بیشتر
روان می توانند شد و به پرهای پشت حرکت بدن ایشان
بهر طرف ممکن و به پرهای سینه ایشان می توانند بر خاست

به پرهای پشت بدن ایشان همو زن می ماند از راه صمغهای گلپهره
که بس سر ایشان می باشد نفس می تواسند برآورد
و چهار چهار هر یک طرف می باشند منجمله اینها کلان تر بلند تر
می باشد ماهیان مدام وقت تنفس آب در دهن میگیرند
و از راه صمغان آن آب را خارج می کنند خون که از دل
می برآید و در رگهای صمغان فرو می رود آن خون
مثل جانوران خشکی از راه اندرونی باز در دل روان
می گردد بلکه فوراً بجمیع بدن قسمت می پذیرد +
ماهیان اکثر هوا را از دمه پهکنه جبر می توانند کرد که نزدیک
پشت یا معده ملحق می باشد بوسیله این شی ایشان
بدن خود را گران یا سبک می توانند کرد هرگاه که آن
دمه نفخ می گردد ایشان سبک می شوند تا سطح آب
برخاسته آشنا میگردند و همین که دمه کشیده میگردد +
و دران هوا غلیظ می شود بدن ایشان گران می گردد و ایشان
در آب می نشینند اگر درین دمه سوزنے خلند تا ماهی همه

دولت بینند و باز برخاستن محال گردد جای غور است
که ماهیان بی شمار هستند مگر صورت و قد ایشان مختلف
می باشند بعض ماهیان طویل و مثل رشته باریک می باشند
و بعض خورد و عریض می باشند و بعض مسطح و بعض مدور و بعض
مثلث + بعض را یک شاخ می باشد و بعض مثل
شمشیر چیزی میدارند و بعض مثل اره و بعض را
منخرین می باشند که بذریعهٔ آنها آبی را که بحلق فرو
می برند باز بر می آرند اندرین صورت ستایش حکمت خدای
جل جلاله که از ترکیب حیوانات شایع است زیاده تر کردن
باید و شکر عنایتش واجب آمد ❊

هر چند که انسان کم لیاقت و ناقص الفهم است و نیز از عقود
نظام عالم ناواقف تاهم بذریعهٔ حواس و قوای
داد الهی برای ایراد دلائل بر حکمت حکیم مطلق دارد ❊
تا بر تحقیق ذات باری صرف غور بر شکل زمین کافی و وافی است
از نقشهٔ پستی ملک اند است و بسبب حد دور بود و نقش هر ذی حیات

و در یک جا آرام می تواند کرد ✤ اگر ساکنان زمین را بجز [illegible]
روشنی و گرمی نرسیدی و اگر آب روان نبودی و هوا نه وزیدی
تا انسان و حیوان چگونه بر زمین قرار گرفتندی ✤ بسبب مدوّر بودن
زمین اینهمه اسباب بآسانی میسر میگردد و انتشار روشنی و گرمی
هم بر سطح ارض بباعث مدوّر بودنش باشد اگر زمین مدوّر
نبودی تا انقلاب لیل و نهار و تبدیلی موسم سرد و گرم و خشکی و تری
هوا بظهور نیامدی ✤ اگر غور کنیم که زمین چه قدر کلان است و نه بسیار
سخت و نه بسیار ملائم تا زیاده تر شائق تعریف الهی شویم
✤ اگر زمین از آب زیاده سخت و مضبوط می بود تا کار زراعت مشکل
می بود و زمین را اینقدر حسن از زیور سبزه و گل نصیب نگردیدی
✤ در شکم زمین کان فلزات باشد آب چاه که بخوردن و ضروریات
دیگر مستعمل است اندرون زمین بسبب گذشتن از ته ریگ بسیار صاف
میگردد و از کوه و دریا و میدان که سطح زمین رنگارنگ معلوم
می شود بمعائنه آنها فقط فرحت حاصل نمیگردد بلکه تندرستی هم بدست
می آید و نوع بنوع نهال و جانور که بر زمین موجود هستند در

می مانند * کدام کس است که برا ینمعنی اقبال نخواهد کرد که شکل زمین
و ترکیب اندرون و بیرونش بقواعد شایسته ترکیب یافته که هم
خوشی و آرام جانداران است

بیان فوائد کوه

اگر سطح زمین هموار می بود تا از تحصیل فوائد ما را نصیبی نمیرسید
بل سوای آن فوائد که مبنی بر هموارگی زمین باشد این یک فایده
حاصل نمیشد که تا در دیدن و بسهولت سفر کردن می توانیم لیکن
اندکی غور باید کرد تا معلوم خواهد شد که نشیب و فراز زمین خالی
از حکمت خدای جهان آفرین نیست * از جبال چشمه های آب
بر می آیند که رفته رفته دریا می شوند اینمعنی هم تحقیق گردید که بسبب
موجودگی جبال بخارات زمین منجمد شده آب می شوند و بر باد نمیروند
و علی هذا القیاس از قلهٔ کوه هم چشمه ها خارج شده و با یکدیگر ملحق گردیده
صورت دریا می گیرند و دره های کوه را تر و تازه می کنند * اگر
جبال نبودندی و زمین پست و بلند نبودی دریاهای اصلی عظیم هم طی کرده
گاهی تا بحر محیط نرسیدندی علاوه برین هر کوه نوع بنوع

جانوران که بعض ایشان بسیار مفید باشند سکونت دارند بر کوه جانوران
جانوران خوراک میسر می گردد که گوشت و پوست ایشان در استعمال ما
می آید   در اطراف کوه اینچنین اشجار آبدار می باشد که بودن آنها
در سیدان حکم عنقا دارد + درمیان کوه فلزات وغیره هم بدست می آید
و از بینها فائدهٔ عظیم اینست که ساکنان اکثر اقالیم از دستبرد اعداء جبال
محفوظ می باشند که اندرون قلاع حصینه هم نمانند + جبال جوشش بحر محیط
و طوفان باد را هم مانع شوند + اکنون ثابت شد که بنا بر بهتری
زمین بودن جبال ناگزیر است و از آنها فوائد بسیار حاصل میشوند +
الغرض چنانکه از همگی خلقت حکمت الهی مبرهن است همچنان از جبال هم
اگر سردی زمین هر جا سردی وگرمی برابر بودے تا ساکنان
ضرر عظیم رسیدے   بعض مردم خیال می کنند که اگر بر تمامی کرهٔ زمین
سردی وگرمی ولیل و نهار مساوی و نشو و تازگی هر جا یکسان
بودے تا زمین نظیر بهشت نمودے + اگر بر این نوع التزام
می بود انسان را این آرام و راحت هرگز میسر نمیشد بلکه زمین
خراب و سکونت بر آن مشکل می شد + انتظام بالفعل

قادر بیچون خالی از حکمت نیست   اگر در موسم در روشنی و تاریکی
و سردی و گرمی انقلاب راه نیافتی تا یکسان ماندن انهار بلکه
و نیز خوبی زمین کم شود سه   نباتات گوناگون و جانوران بوقلمون
در همچو اقالیم می شوند که در آنها گرمی تا درجهٔ خاص می باشد مضمحل
مرده گردیدندی   چنین چیزها کم هستند که در همگی اقالیم قیام
پذیرند   ساکنان اقالیم سرد متحمل گرمی اقالیم گرم نمی شوند
و حال ساکنان اقالیم گرم بالعکس باشد اگر آب و هوا یکسان
بودی تا بسیاری از پیداواری دنیا تلف گردیدی و نیز بسیاری
از خوبیهای گیهان تنزل پذیرفتی   اگر در هر یک ولایت اشیای
یک قسم پیدا میشدند و آب و هوای هر یک جا یکسان می بود تا حضر
آمد و شد قطعاً می افتاد   کارخانهٔ تجارت موقوف میشد و بسیاری
از فنون عجیبه در نقاب خفا می ماند   و بسبب وجود آمد و رفت علم هم
نقصان می پذیرفت   علاوه بر این گرمی و سردی تمام دنیا
بر کدام درجه قرار می یافت اگر گرمی هر یک جا برابر گرمی ممالک زیر
خط استوا قرار می دادیم تا مردم متحمل آن نمیشدند چونکه گرمی اقالیم

گرم در اقالیم سرد جذب میشود لهذا هر یک جا بسبب بودن گرمی
در تمام دنیا از خط استوا هم زیاده گرمی میگردید و نباتات و جانوران
یکسر نیز مرده میشدند * اگر در تمام دنیا گرمی موافق بودی و آن
گرمی این قدر می بود که از آن خلقت را فایده رسیدی تا هوا
همیشه یکسان غلاظت و خم میداشت و اندر مضرت موجب
عظیم در بدن هوا باد رفتی و از بند شدن نتایج قبیح میدید اگر دیدی
هوا غلیظ میشد و باعث تباه دیه گرمی در عوارض و وبا مفتوح
میگشت و بهشت جانها تا دیر ایام بندی برفت

بیان زلزلهٔ زمین

زلزلهٔ زمین بر دو نوع است یکی از تاثیر آتش اندرونی زمین
و همگا برخاستن کوههای آتشین می آید * این زلزله با بفاصله
اندک معلوم می شود و هر گاه که اندرون کوه آتش می سوزد
اندک و دیر بیشتر می آید هر گاه که آن اشیا که مادهٔ آتش اندرونی
زمین هستند با فروختن می آیند آنگاه آتش بنابر کشیدن
هر یک طرف زور میکند و اگر هر جا نمی یابد تا بر در زمین ما اثر زلزل

گردانیده راه می یابد   علاوه برین زلزله قسم دیگر می باشد و اسباب
آمدنش دیگر باشند   ازین زلزله جبال جنبش نمی کنند مگر زمین
تا مسافت دور و دراز متزلزل میگردد و بمعرض تحقیق آمده که زلزله
این قسم در یک وقت در چند ولایات آمده بود و از آن آواز قرقر
می آمد و اکثر نقصان میرسید از زمان طوفان الی الآن بکدام
سبب اینچنین آفات مخوف بوقوع نیامده نوعیکه از زلزله می آید
اگر دریا از کنارهای خود تجاوز کرده اندر اقالیم روان گردد و هر یک
چیز را در خود کشد تا هم قطعه از جا بنا بر حفاظت باقی می ماند زیرا که
مردم بر بام خانهای خود یا بر قله کوه برآمده شاید طوفان
کردن می توانیم و آخر کار دریا بعد جوش و خروش بر جای خود
خواهد آمد   هرگاهیکه زلزله می آید زمین بدینسان می لرزد
که بصدمه باد امواج بحر محیط جنبش میدارند   و هرگاهیکه زمین
می ترقد و بلاد در آن می گنجد آنوقت خیال فرار محض لاطائل است
و امید حفظ لا حاصل   هرگاهیکه خدای جل شانه طاقت خود
بظهور آرد کرا یارا که بگذارد قدم پیش * جبال متزلزل میشوند و

زمین را لرزه می آید و ساکنان زمین هراسان می شوند لیکن
انسان را این خیال بستن نشاید که اینچنین صدمات فقط بنابر غارت
گردنش باشد زیرا چه فقط از صدمهٔ هوا تمام خلق خدا همچو کاه برباد
عنوان شد کسی بی تمیز هم نخواهد فهمید که فقط بنابر سزای
مردم شهری یا بنابر هراسان شدن ایشان در تمام جهان
اینچنین صدمه بظهور می آید بلکه انسان را اندیشیدن باید که نتیجهٔ
این آفات هم نیکوست و ظهور آنها در حق خلقت مفید باشد
زلزله هم بنفع فائده خواهد بود غالبا اگر زلزله نیاید تا دنیا موافق
حال بدرجهٔ کمال نرسد ساکنان هر یک ملک میدانند که گاهی
بنابر فوائد همگیان دو یک کس را ضرر تی میرسد اگر در نقصان
چند کس باقی مامون و مصون باشند تا از ان بهتر است که همه ها
غارت شوند پس اندرین صورت ما را نشاید که آن صدمات را
که بظاهر خوفناک و بد معلوم می شوند بنابر حفظ عالم لابد بنداریم
و اندک مایه نقصان را بخیال در نیاریم

بیان پهن باین

برینجا که قدرت الهی بمعاینه چیزهای کلان شایع میگردد و بهمین نوع
از چیزهای خورد هم آشکارا مینماید. اگر به ترکیب فیل یا پشه نظر
کرده آید تا هردو موجب حیرانی خواهند بود زیرا که در هردو خوبی ترکیبها
برابر است چونکه حواس ما تیز نیستند لهذا ضرورت افتاد که بواسطه
بهین بین ترکیب چیزهای خورد معاینه کنیم. باستعمال بهین بین
دنیای کرمان و سبزه بنظر می آید. بذریعهٔ بهین بین معلوم می شود
که چیزهائیکه با چشم خود دیدن نمی توانیم آن چیزها در اصل موجود است
و آنها صورت و جسم و علیحده علیحده اجزای بدن دارند. بنابر
ثبوت این معنی چند نظائر خواهم آورد تا که بنا بر تعریف حکمت الهی
ذریعهٔ ازدیاد شوق باشد. بنظر هر یک ریزهٔ ریگ مدوّر معلوم
می شود. لیکن از بهین بین دریافت شده که طول و صورت هر یک
ریزه موافق ریزهٔ دیگر نیست. بعضی مدوّر و بعضی مربّع و بعضی
گاودم و بسیاری منحرف می باشد. عجیب تر اینست که از بهین بین
که خاصه اش اینست که بذریعه اش جسامت اصلی اشیا بدرجه ها
لاتعد زیاده مینماید. اینهم معلوم میشود که در میان سوراخ ریگ

بسیار کرم میمانند * بر درخت هم کرم بیشمار بنظر می آیند که اینها
بشپش میگویند این کرم بوسیلهٔ چشم بسیار خورد معلوم میشوند
مگر بواسطهٔ پهن بین دریافت شده که در بدن ایشان صرف دهن
و چشم و پای نمی باشد بلکه موی بنظر می آیند که مثل سوزن تیزی
دارند علی هذا القیاس جائی که فقط عکس سبزه معلوم میشود آنجا بوسیله
پهن بین جنگل اشجار بنظر می آید که برگ و بار و چیزها برست در همینی
هم عجیب و غریب است که بر بازوهای مور و حشرات الجن ظاهرا گرد معلوم
(انگلی ۲)
می شود مگر بواسطهٔ پهن بین آن گرد در حقیقت پرهای خورد هستند
و بر پوست شفتالو چیزیکه مثل زغب معلوم میگردد در حقیقت هجوم
(روانگا) (آرزو ۱۲۹)
کرم است چیزی را که بنادانی خود ناچیز میدانیم آنهم خالی از حکمت
خدای جلت عظمته نیست چنانکه ما را کدام کرم خوردتر می نماید بحیات
چیزی خواهد بود که آن کرم را هم احقر مینموده باشد نظر بر بیان
مذکورة الصدر معلوم شد که کارخانهٔ حکمت الهی تا اندازه آن است
که قیاس کنیم اگرچه هزاران قسم کرم و نباتات را می شناسیم
تاهم بیشمار مخفی هستند اگر یارای جستن در نتیجه بخود یا طاقت

دخل در آن صحاری که مسکن وحوش و درندگان است می داشتیم تا زیاده تر محقق می شدیم و بتعریف حکمت الهی زیاده میکردیم فقط

بیان بخشایش الهی

اگر بهمین غور کنیم که اینهمه آدمیان بعنایت الهی پرورش و خورد و نوش و آرام می یابند تا ما را یقین واثق خواهد بود که مهربانی او تعالی بر حال ما بسیار است الا این امر که هر روز معاینه میکنیم شاید که بر دل ما تاثیر کم کند و بر نعمات الهی که یوماً فیوماً بما میرسد هیچ خیال نکنیم باز آن چاره ها را خواهیم دید که برای ما و نیز امور دیگر پیدا کرده و از آنها بعضی را ناچیزی انگاریم پس ازین خیال لاریب معلوم خواهد شد که هر یک جاندار از رحمت الهی متمتع است و اگر دل ما سخت نباشد تا بلاشک بر بخشش الهی مقر و معترف شویم خدا تعالی رازق جانداران زمین و هوا و آب است و جانوران را که از دست خود طعمه میدهیم اگر راست بپرسی ایشان هم از جناب باری رزق می یابند اقسام ماهی بغیر استعانت انسان خوراک می یابند در صحرا بلا فلبه رانی و تخم پاشی گیاه

نباتات گوناگون پیدا میشود + از قسم میوه بدین افراط هستند
که مزروعات ملک وسیع بنا بر خوراک یکساله ایشان کافی نشود
مگر خداوند حقیقی ایشان را هم رزق میرساند + علاوه براین
بسیارے جانوران توکل بر ذات الهی دارند + اقسام کرم
اینقدر می باشد که دریافت کردن آنها امر محال است افراط
مگس باید دید و کثرت کرم هوائیه این جانوران چگونه می زیند +
اگر از خاک مشتی برداریم تا اندر آن بسیار کرم زنده خواهند برآمد
که یکی بسبب دیگرے گذر میکنند + در هر قطرهٔ آب کرم معلوم
میگردد مگر مفهوم نمی شود که چگونه میزیند و چگونه می میرند + اینهمه
کرم و جانداران که مخلوق شده اند خداتعالی بنا بر ایشان آذوقه
بافراط پیدا کرده و هر یک را موافق خواهش او چارهٔ حاصل میشود
اگر میجوید + بحضور الهی کرمے جنبان خورد نیست که پرورش و حفاظت
منظور نباشد + از همین طاقت و قدرت الهی واضح و لائح است
بقدرت مطلقش اینچنین مهمات سرانجام می یابد که اگر جمیع کتب
متفق شده سرانجام آنها پردازد اصلاً نتواند او تعالی رازق مخلوقات و جمیع

و پروردگار جانداران زمینی و آبی و هوائی   پس انسان را در حصول
رزق خود چه شک است و در صورت شک لازم است که بر آن جانداران
نگاه کنیم که خدا هر روز رزق ایشان می رساند   بو اود به حال جانوران
هوائیه و وحوش صحرا و علی هذا القیاس بی شمار جانوران دیگر را
هم رشته قناعت حاصل خواهد شد ÷ خدائیکه ما صف را رنگ و بو
بخشیده و بهمه جانوران رزق عطا فرموده قاضی الحاجات تا ماست
و دعا مصیبت زدگان صاف دل را بجا ندارد در درگاهش وجه ...

بیان شاخچه گندم

چونکه غله پخته شده در خورش ما می آید که عوض محنت ما خدا تعالی بما
عطا می فرماید لهذا لازم آمد که اندکی کشت گندم را معاینه کنیم و
گردا‌ز‌ها خوشه ها را که حالت وجد دارند به بینیم من بعد بر خوبی آن
قواعد غور کردن باید که بنا بر چه ایشان غله بر آنها است ÷÷
بنا بر خوراک ما چها اندا بر بکار می آید و بیش از بر آمدن خوشه
بودن چند تبدیلات ضرور است هر گاه که خوشه طیار میشود و ثمره محنت ما
بدست می آید و طور ترکیب و بعد آیشتن قابل غور است دانه گندم

چندے در زمین مانده رست می رویند و باز بتدریج می بالد لسبب
بالا برآمدن گندم تر می زمین در آن اثر نمی کند در نه گندم
پوسیده ست علاوه برین فایده دیگر اینست که عصاره از بیخ
عروج می کند آنهم خوب پخته میگردد و نیز بسبب مدتی بودن گندم
عصاره جلد پخته میگردد چراکه از هر جانب گرمی در آن مدخلیت
می یابد + مقام استعجاب است که اینچنین شاخچه باریک متحمل
اینقدر بار حبوب می باشد و بصدمه هوا از پا نمی افتد نمی شکند
+ و در سطلق بنابر محفوظ ماندن از هیچ صدمه اندران چهار گره
پیدا کرده که بواسطه آنها شاخچه گندم مستحکم میگردد مگر با هم
خم و جنبش چنانکه بود قایم می ماند در ترکیب عقده ها حکمتی هویداست
یعنی بمنزله غربال در آنها سوراخ خورد خورد باشند که دخل گرمی عروج
عصاره متعلق بدانهاست بصدمه باد و باران گمان شکستن
شاخچه بود الا بسبب چهار بودن محفوظ می ماند و از خم دادن
نمی شکند اگر زیاده سخت بود بیشک از صدمه باد و باران شکستی
+ از شاخچه کلان شاخهای دیگر می رویند و اینها این قدر ملبند

نمی شوند و در آنها برگها باشند که بر آنها بسبب افتادن شبنم
یا باران نهال پرورش می یابد ٭ زنبا برا اینکه برگهای جدید
از همگی آفات دور مانند خروج آنها همانست و بند شدن دو برگ
بالای شاخچه همان ٭ بدین سبب خوشه سالم می ماند و عصاره هم
میرسد ٭ هرگاه که شاخچه قابل رسانیدن عصاره بدانها میگردد
خود بخشکی میگراید و خوشه‌اش سفید برا اینکه بیخ را سوی آب پرورش
چیزے دیگر کردن نمی افتد ٭ هرگاه که این برگ خشک می شود
خوشه های خورد خورد متموج می آید و بودن تکمش بر آنها این
فائده میدهد که آنها خوبصورت می نمایند و از آفات جانوران و کرم
محفوظ می مانند ٭ نزول باران رحمت الهی تازگی می بخشد و مزارع را
امید معاد محکم میگردد آنها روز بروز پخته شده میروند و عاقبة
الامر باعث ثقالت مائل بزمین میشود که بذریعه داس آنها را
درو می نمایند اندرینجا (دراینجا) حکمت و قدرت خدای جهان آفرینیا
ببدیهی است او تعالی همیشه در بهبود انسان مشغول است ٭ ترکیب
شاخ گندم چگونه عجیب است و از آن حکمت الهی ظاهر می گردد

+ کسانی را که پردهٔ غفلت بر چشم ایشان فرو هشته باید که بر مزروعات تر و تازه دیدهٔ بصیرت بکشایند تا بار دیگر در حمد و ثنای خالق کوتهی نه ورزند   یعنی اندرین حالت ایشان را معلوم خواهد بود که هر کسیکه کشت غله دیده شکر احسان الهی نخواهد کرد و از معاینهٔ آن خوش و خورم نخواهد شد او لائق یافتن پارهٔ نان نیست

بودن هوا ضرور است

هوا که یکی از چیزهای سیال است پیرامون زمین مملو است از بودنش حیوانات و نباتات زنده می مانند و زمین هم خوبصورت و قائم می ماند چندین تبدلات که در اشیای زمین معلوم می گردد باعث هوا است هوا موجب عظیم زیست جانداران است +

اگر یک لحظه نباشد بسیار کم جانوران زنده مانند   صرف جانوران خشکی و هوائی بغیر هوا زنده نمی مانند بلکه جانوران آبی را بودنش ضرور است + باعث پریدن پرندگان همین است که شش های ایشان بدین نوع ترکیب یافته است که از راه سوراخها هوا

در بدن ایشان نتواند رفت و چونکه استخوانهای ایشان هیچ جدار
می باشد ازین جهت ایشان سبک می باشند و در هوا بخوبی
تمام طیر بدن می توانند ✦ بنابر نشو و نمای نباتات هم بودن
هوا ناگزیر است و بهمین جهت بنابر آمد و رفت هوا عروق هم
در آنها می باشد ✦ ایراد دلائل ضرورت هوا و فوائدش
کار آسان است مگر اندرین باب آوردن دلیلی بنابر اثبات
دعوی ما بسند است ✦ اگر هوا نمی بود تا قبل از طلوع آفتاب
شفق نمی شد و آفتاب دفعةً باین قدر نور طالع نمیشد هر قدر
نور که هنگام نصف النهار دارد و تا حالت غروب نورش یکسان
می ماند اگرچه بباعث نبودن هوا تیزی آفتاب بسیار می شود
لیکن چنان معلوم می شود که در کدام شهر در شب از آتش زدن
روشنی نمود ار میگردد و مثل حال نهار هم نمیشد زیراکه اگرچه
آفتاب و چیزهای گرد اگرد بدن توان دید لیکن خطوط شعاع اشیای
بعیده چو عکس بر است می انداخت و عکس آنها تا بما نمی رسید اگر
مابین ما و آفتاب هوا چیزی نمی بود تا هرگاه که آفتاب بر سر ما نمی شد

بارانست آسان نموده است * اندکے از فوائد هوا اینست از آن
جانداران زنده می مانند زیراکه هوا در تنفس می آید بوسیلهٔ اش
پرندگان پریدن توانند و جانوران آبی هم ساکن می گردند
* بذریعه اش آواز انتشار می پذیرد و بخارات مجتمع شده
باران می گردد و بودنش بنابر بالیدگی نباتها ضروراست
بوزیدنش بخارات غلیظ منتشر میگردد اگر اندر هوا ساکن
نمی بود تا فقط از حرارت و روشنی آفتاب حاجت ما بر نمیشد
ما مردم آواز را نمی توانستیم شنید و اندرین صورت اعضای ما
معطل می ماند * الحاصل فوائد هوا زائد از حیطهٔ شمار ماست
و اگر عادی تصویهٔ فوائد هوا شویم تا خوبی حکمتهای الهی زیاده تر دریابیم
آنانکه بر امور الهی غور نکرده باشند نیز شکر عنایاتش که بر حال
شان مبذول است بجا نه آورده اند کسان را واجب و لازم است
که آینده بر امور الهی غور نمایند چراکه کسانی که محقق کردار باری
می باشند مدام شادکام و با آرام می مانند

بیان تبدلات هر روزهٔ عالم

آئینی که آفریدگار جهان وقت بنای زمین و آسمان مقرر فرموده
مطابق آن ظهور تبدلات جاری و ساری است * این هم از
سال بل زاید از آن ساکنان زمین معاینه می کنند که ظهور بعض
تبدلات و تاثیرات بر اوقات معین باز میگردد و آینده هم
خواهند دریافت که خورشید و ماه و انجم که الله تعالی یکباره آفریده
دورهٔ خود بهمین طریق جاری خواهد داشت   اگر اندرین باب
سوال کنیم که مالک این اجرام کدام کس است و کدام کس اینها را
در حلقه‌ها دویده نشانده و بچه سبب در میان آنها انتظام با قاعده
جاری است و قدرت کدام توانا اینها را از صدمهٔ یکدیگر مصون
و در فضای وسیع آسمان از لغزش مامون میدارد تا بیک
بر ذات وحده لاشریک رجوع آریم که بقدرت و حکمتش خوبی و
انتظام عالم قایم است   اگر زمین را به بینیم تا بودن حرکت
بر طرف ثابت گردد باد همیشه می وزد و آب مدام روان میماند
* انهاریکه در ابتدا بسا هیچ آنها بسیار خورد می شوند با
جمع بگر
رودهای خورد ملحق شده دریای عظیم میگردد و باز بدریای محیط

الحاق می نمایند   از بحر محیط ابخره متصاعد بشوند و از جمیع
تمام بخار
آنها بر آسمان غمام صورت میگیرند که همه آب را بر شکل
ابرها
قطره یا برف و یا ژاله می بارانند و اینهمه اندرون زمین و کوه
اولا
دخل کرده بمنابیع رودها آب میرسانند و برین نمط آب بمولده
جمیع نباتات
در گردش می مانند   موسم بعد مدت اندک انقلاب می پذیرد
و بر قاعده مستمره یکی بعد دیگرے در می آید   زمین هر سال
باز معطر امی گردد   سبزه نشو و نما می پذیرد   و از فصل ها
تازه
هر ذی حیات را فرحت و فایده حاصل می گردد   زمین گاهی
خالی نمی ماند زیرا که بعد از آرایش باز بپوشش راجع می گردد
بوقت معین زمستان می آید و بعده بهار که درختان را خلعت
برگ و بر و کلاه شگوفه بر سر می نهد   این گردش در بدن
انسان هم معلوم می شود یعنی خون از دل بواسطه عروق و رگهای
بدن میرسد و بهر جا که خون میرسد در آنجا طاقت و حیات می آید
و باز خون در دل فرو می رود   همچنین این حالات خیال آن
ذات با صفات میگردد که در ابتدا این دنیا اینهمه قواعد منضبط

فرموده و بابرشش یک یک از آنها الی الآن جاری است

بیان خاصهٔ دریای محیط

دریای محیط را باعث خوف تصوّر نباید کرد بلکه آن فوائد را که
بدان متعلق هستند باید دید این معنی راست است که هرگاه که
تلاطم امواج می شود و طوفان می آید البته خوف و هراس بر دل
مستولی میگردد هرگاه که جهاز لنگر را شکسته بزور هوا
حتی که بادبان شکسته و رسن گسسته غرق گردد یا که بصدمهٔ کوه
و ریگ از هم پاشد اگر در همچو وقت مخوف نشویم تا البته دلیر
باشیم گاه گاه کشتی در گرداب افتاده غرق میگردد و غوغای
کشتی نشینان در شور آب مستمع نمی شود در بحر محیط بسبب
واقع شدن کوه یا الحاق آب مقابل گرداب می افتد و بر روی هوا
آبی که از بحر محیط جوشیده و در هوا پیچ و تاب می خورد از آنهم
نقصان کثیر میگردد زیرا که بسبب افتادن آب جهاز بسیار بیش
میگسلد و بدین سبب گاه گاهی جهاز غرق میگردد * صرف
بر تصوّرات مرقومهٔ بالا خیال بستن و بر عنایت و عظمت و شان الهی

که آنوقت ظاهر می گردد نظر نکردن خالی از ناسپاسی و ناحق شناسی

نیست دریافت خاصیت بحر محیط اول اینکه معلوم می گردد

که آبش شور میشود و در ده اثار آب قریب یک چهتانک نمک

آمیخته می باشد نمک بحر محیط از نمک خوردنی سبک میشود لیکن

تاهم هوا آنرا بباد نمیدهد بدینه با آمیزش آب شیرین بمجبور کم

میگردد غرضکه باعث شوریت بحر محیط دریافت نشده ⁂

اگر قیاس کنیم که بسبب مایل شدن کوات نمک در میان بحر محیط

آبش شور است تا کدام جا آب زیاده شور و کدام جا کم شور می

لیکن اینهمه غلط است و باعث شوریت بحر محیط هرچه باشد

باشد لیکن از شوریت مطالب چند حاصل می گردد بشوریت

بحر محیط آب خراب نمیگردد و بهنسبت آب شیرین ثقیل تر

زیاده می باشد در رنگ آب بحر محیط هم غور باید کرد در همه جا

یکسان نمی باشد در آب هرقسم رنگ تر د آسمان یافته

می شود در عمق رنگ آب سیاه می باشد در طوفان

امواج آب سفید بنظر می آید و در آب کف جهاگ بر می آید ⁂

هرگاه که وقت غروب آفتاب خطوط شعاعش بر سطح آب می‌افتد
رنگش زرینه و ملمع میگردد علاوه این رنگها آب بحر محیط
بسبب آمیزش کرم و نباتات که بجور دیگر در سبیل خود می‌برد
رنگهای دیگر دارد هرگاه که هوا بند می‌گردد آب بحر محیط
می‌درخشد و نشانی که از روانگی جهاز بر سطح آب باقی
می‌ماند آنهم درخشان معلوم می‌شود یکی از خاصه بزرگ
بحر محیط اینست که جزر و مد واقع میشود بمعاینه جانوران
بحر محیط حیرت می‌افزاید در انجا و جاهای دیگر نظر می‌آید *
هر چند که اقسام جانوران تری این قدر نمی‌باشد هر قدر اقسام
که در جانوران خشکی باشد لیکن جانوران تری از جانوران
خشکی بزرگ باشند و تا مدت ممتد زنده می‌مانند فیل و
شترمرغ برابر قد نهنگ نمی‌شوند زیرا که نهنگ از چهل دست
تا چهل و هفت طویل می‌باشد و کدام جانور خشکی برابرش
زنده نمی‌ماند اقسام جانوران دریای محیط را استفسار کردن
و صورت و ترکیب و قامت ایشان را قرار دادن از حوزه تمکن

بیرون است کسانی که درین باب به تحقیقات مصروف می مانند
مقوله ایشان هم همین است که شان الهی عظیم است او تعالی
بر سطح زمین در ۳ حصه آب روان فرموده و در یک حصه خشکی
مقرر کرده این امر هم خالی از حکمت نیست + بحر محیط صرف
چشمه های آب نیست بلکه بافراط آنها باران و برف وغیره
پیدا میگردد + از ملحق شدن ابحار و متحرک ماندن حکمت الهی
ثابت میگردد + تہ بحر محیط مثل تہ زمین می باشد اندران
جبال وغار و میدان و چشمه و جانوران می باشد و قلّه
جبال جزایر مقرر می تواند شد هرگاه که برا معنی خیال کنیم
که تحقیقات بحر محیط بخوبی تمام نمیگردد + بیشک یقین خواهد شد
که اندران عجائب و غرائب دیگر خواهد بود که بفهم انسان
نمی آید و از آنها حکمت الهی لمعهٔ ظهور دارد

بیان آمد و رفت جهاز

بغور آمد و رفت جهاز در دل بر هوشمند خیالات نیک راه
خواهد یافت بغورش شوق ما افزودن بلکه موجب فرحی دیگر

پیدا می شود برآمد و شد جهاز فقط به همین لحاظ غور نباید کرد
که از آن فواید بسیار حاصل میگردد بلکه بر ترکیب و حرکتش
نیز غور کردن باید همین باعث شگفت نیست که بذریعهٔ جهاز
اشیای گران و عظیم بر آب قرار می گیرد یا جهاز بسیار
گران میشود و باندک غور معلوم خواهد شد که ضغط آبش که بر
دریا
آب می باشد بسیار ضرور خواهد بود حالانکه در یک جهاز جنگی که
هشتصد آدمی در آن قیام گیرند خوراک شش ماهه ایشان
و از هفتاد تا یکصد توپ می نهند و سوای وزن آدمیان و خوراک
و ادوات و سایر اسباب و اثقال دیگر مثل باروت وغیره خیال
کردن باید مگر باهم بعد هوای بقیه روان میگردد و حضرات
اگرچه همین عجیب و بخلاف قاعدهٔ خلقت معلوم می گردد تاهم
بظهور می آید و در حقیقت اگر نمی بود بسیار عجیب می بود و در زمان
پیشین آمد و رفت جهاز باعث دقت و اندیشه بود ناخدایان
و ملاحان هم در بحر محیط تا دو جهاز نمی توانستند راند صرف بر کناره
می توانستند برد از آن زمانیکه قطب نما ایجاد شده

بی خوف و خطر سفر دریای شور می کنیم قبل از ایجاد این آلات که
سفر هم تعجب می شود مگر حالا بذریعه اش مشکلات سفر دریایی
آسان گشت و چونکه قطب نما مدام سمت شمال می نماید
لهذا در می یابیم که جهه در دریای شور کجا هستیم و بهمین طریقه که میدانیم که
هر کدام سمت واقع است در شب تاریک یا در روز ابرناکی که
مدد و وسیله قطب نما میسر میشود و بواسطه آنش از ملکی بملکی میرویم
اندرین سفر فواید بیشمار است و بسیاری از چیزهای ضروری
حاصل می گردد اگر آمد و رفت جهاز نمی بود تا آن اشیای
نفیسه که در ممالک بعیده پیدا می شود ساکنان آن ممالک
که در آنجا پیدا نمی شود بمشکل میسر گردیدی و آوردن
تمام اشیا به راه خشکی امر محال بودی در اکثر جهازها
ست نزده هزار من مال در می آید اگر اینقدر مال به راه خشکی
آورده شود تا چه قدر بارداری در کار شود و در اکثر اقالیم
بعض اشیای ضروری چه قدر گران بدست آید

بنای اکثر مراتب خلقت بر یک سبب است

در سایر مخلوقات سلسلهٔ سبب و نتایج ظاهر است و
همگی حصص تمام جهان یکی با دیگری علاقه میدارد
پس هر یک واردات را سببی خواهد بود و آن نیز
سبب نتایج دیگر می گردد از ترکیب تمام دنیا معلوم
می شود که موجود بودنش امر اتفاقیه نیست بلکه اول بدین
حکمت که از فهم ما بیرون است خدای جل شانه آنرا آفریده
و باز در اجزایش حرکت را ساکن گردانیده و بهمین جهت
سلسلهٔ واردات را انتظام مقرر کرده دریافت کردن
همینش ایچ و پیچ دشوار نیست هرچند که از کارخانجات
خلقت ما را امر فوقی نیست مگر تاهم می دانم که بسیار واردات
با چنین اشیا علاقه دارد که عقل انسان دریافت کردن
نمی تواند بنابر ثبوت همین چند وجوه بیان خواهم کرد
مثلاً از تاب آفتاب چها فوائد حاصل میشود یعنی از آن صرف
پرورش جانداران نمی شود بلکه نباتات مالش می پذیرد +

انجماد بخ بسته می شود آب جاری می ماند برف منجمد نمیگردد بخارات
صعود می کند و از آن ابرها پیدا می گردد که بغیر آنها نه باران
باریدی و نه شبنم افتادی هوا هم موجب فوائد بسیار است
یعنی جانداران زنده می مانند و طاقت تنفس می دارند +
آتش فروزان می شود آواز بگوش میرسد پرندگان
از یکجا تا جای دیگری می پرند و جهاز روان میگردد هوا ستون
ابرهاست و آخرکار اینها گران شده بشکل باران می بارند
و چونکه بباعث هوا شفق نمایان میگردد لهذا روز تا دیر باقی
می ماند بغیر هوا اعضای ناطقه و سامعه هیچکاره بودی
و علاوه فوائد مذکورهٔ بالا فوائد دیگر بهوا متعلق هست اندرینجا
حالت از هوا که در دنیا مالامال است و نیز اینقدر رقیق که بنظر
نمی آید مگر تا هم اینقدر زورآور است که کدام چیز پیشش
ساکن نمی تواند ماند حکمت الهی خوب ثابت می گردد از بودن
کشش میل مرکزی کوهها از جای خود نمی توانند جنبید بیشتر
اشجار بر جای خود هستند زمین اند و براه خود مستمر گشته است

و هر یک چیز بر محل خود می ماند و انجم دوره های مقرره خود
طی می کنند از آب فوائدی متعلق هست که از اندازه بیرون است
از آب بسیار این قسم چیزها رقیق و ملائم می شود که بنوع دیگر
بکار نیامدندی بنوشیدن می آید نباتات از آن پرورده
می شود آسیای آب روان میگردد اندران ماهیان پیدا میشوند
و بسطحش اندر کشتی اسباب دنیا اورده می شود از آتش
هم کارها بر می آید صرف در خلقت نتائج بسیار از یک سبب
حاصل میگردد بلکه در اخلاق هم اکثر از باعث یک خاصه دل
نتائج فراوان پیدا می شود مثلاً دل ما که همسایگان خود را
همیشه می خواهد بدین سبب والدین اولاد خود را می خواهند
و ازین سبب مردم با اختلاط تمام بهیئت اجتماعی یک جا مقیم میباشند
حب الوطن از ان می شود و حاکم بباعث شفقت می فرماید
در رعیت نیک ... می کند بدین طور هر کس با دیگری
علی قدر مراتب سلوک مینماید و از ان امور حسنه ... بیشتر
نظر بر مراتب عدد معلوم میگردد که پیدایش دنیا از اتفاقات نیست

در چیزهائیکه دنیا مرکب شده است انها هم با یکدیگر اتفاق و تعلق
ندارند بلکه اینقدر صاف ظاهر است که در تمام دنیا همان قاعده و
همان انتظام است که خدا تعالی بحکمت بالغهٔ خویش مقرر فرموده

بیان اختلاف رنگها

هرگاه که بر این معنی خیال کنیم که اگر در دنیا یکتا رنگ بودی
تا گشت و بستان ما چه قدر مکدر و نمودی و نه در هر یک امتیاز
گردیدی آنگاه بر عنایت الهی معترف خواهیم شد که او تعالی
بترکیب رنگهای گوناگون فرحت ما را زیاده گردانیده است
چیزهائی که آنها را از نزدیک دیدن نمی توانیم درخشنده
معلوم می گردد و از نشان آنها مردم را تعجب می آید +
مثلاً آسمان و تارهٔ چیزها که آنها را از نزدیک دیدن نمی توانیم
می درخشند و رنگ آنها خوش معلوم می شود مثلاً پرندگان
وغیره اختلاف رنگها را چه سبب باشد هر یک خط شعاع
ساده معلوم می گردد لیکن بچند رنگها مرکب می باشد در شیشه
عکس چند رنگ میگیرد اگر شیشه را با آب پر کرده در آفتاب

ببینیم تا بر کاغذ سفید رنگهای نوع بنوع عکس خواهند فکند و از
شیشه های زاویه دار رنگها زیاده تر صاف و شفاف خواهند نمود
یا که خط شعاعی اگر از راه دریچه در آید تا هم همچنین بنظر خواهد آمد
و چندانکه عکس خط شعاعی بر شیشه زاویه دار زیاده یا کم خواهد افتاد
همان قدر زیاده یا کم رنگ را صاف خواهیم دید شعاع رنگ
نافرمان زیاده تر لایق عکس است و از ینجهت بسیار کم صاف
می نماید بعد از ان شعاع کبود یا آسمانی یا سبز یا
زرد و یا نارنجی قابل عکس می باشد و از همه کمتر شعاع
سرخ قابل عکس می باشد از ترکیب چیزهای رنگین
رنگ آنها جداگانه معلوم می شود پارهای چیزها اکثر چیزها
شفاف معلوم می شود از ینجهت خطوط شعاع در آنها جذب
میگردد یا شکسته گاهی بکدام طرف وگاهی بکدام طرف
عکس می اندازد رنگ پر وگردن کبوتر و طاؤس
و دو پارچه رنگ تافته وغیره موافق آن موقع مبدل می گردد
که در آن می نهند از ین معنی بخوبی تمام ثابت می گردد که

در چیزها رنگ اصلی نیست بلکه عارضی ۔ ازین معنی معلوم
کردن می‌خواهیم که اختلاف رنگها چگونه پیدا می‌گردد و
این اختلاف ازین باعث خارج میگردد که سطوح اشیا
بسیار باریک و صاف می‌باشد که موافق سطری خود تا
سطح شعاع بعض الوان می‌شود و شعاع را در ذات خود
جذب میگرداند ۔ بدین منظر هرگاه که سطح کدام چیز بسیار صاف
می‌شود آنگاه بر آن عکس همه خطوط شعاع می‌فکند
اندرین حالت آن سفید معلوم می‌شود مگر هرگاه که جمله
خطوط شعاع را جذب می‌سازد سیاه منظر می‌آید +
الحاصل شکر حکمت و عنایت الهی واجب و لازم آمد زیرا که
اگر خطوط شعاعی چند قسم رنگها نبودے تا همه چیزها در رنگ
یکسان معلوم شدے و آنها را صرف بقوت ممیزه یا حسب
موقع و مقام دریافت کردمی و بسیار دقت گردیدے و
چشمان مبتلا نه رنگ آنها در ماندے ۔ بسبب اختلاف
رنگ دنیا خوبصورت معلوم می‌شود و مسرت نوبنو حاصل

می گردد

بیان خاصهٔ روشنی

خواص و تاثیرات روشنی بسیار عجیب باشد روشنی
بسیار جلد تا بما میرسد یعنی صرف در هفت یا هشت
منٹ انگریزی از آفتاب بر زمین میرسد اندر اینچنین
مدت قلیل فاصلهٔ کرورها فرسنگ طی می کند و هیئت دانان
می گویند که خطار روشنی کدام ستارهٔ ثابت تا رسیدن
بما این قدر عرصه طی مینماید هر قدر که عرصه یک گوله توپ
۱۰۴۰۰۰۰۰۰۰۰۰ سالها طی
کند نیز روا باشد
کند انتشار روشنی هم بسیار تعجب می آید آنها در تمام
عالم پراگنده می گردد و در فهم انسان انتشارش و یکسانگی
چیزهای آسمانی معائنه می کنیم و اگر دوربین عمده بهم رسد
تا چیزهای بعید تر را دیدن توانیم اگرچه از خاصهٔ روشنی
جمله مطالبی که منظور نظر الهی باشد در فهم ما نمی آید الا تا هم
بغور و خوض اکثر از آنها معلوم می گردد مثلاً روشنی که بدین زودی ها

در میرسد؛ و در هر یک چیز داخل میگردد این فائده میدهد که بسیار مردم
بسیار چیزها را دفعةً معاینه کنند و باعث فاصله در معاینه آنها
حرجی رونمیدهد اگر انتشار روشنی بدیر بودی تا تکلیف هر یک
گردیدی تاب روشنی بسیار کم گردیدی و خطوط شعاعی در چیزها بسیار
کم داخل بودی و تاریکی در دیر زائل گردیدی و ذرات روشنی
که هفت رنگ است ازین باعث عکس اشیای خورد بر پرده پشت
چشم می افتد و چونکه آنها بسیار سطری میدارد فلهذا چشم را
گزندی نمیرسد و چونکه خطوط شعاعی چند رنگ میدارد از حیثیت
چیزها را بسهولت شناختن می توانیم اندرین حالت ثابت است
که او تعالی همواره در فکر فوائد ماست و از نظم و نسق حکمت و عنایت
روشن و هویدا ✱ اگر روشنی را پیدا نکردی تا عشرت زندگی
بسیار کم بودی و خوبیهای اشیا را دیدن نتوانستمی و عقل و
فهم ما ضعیف بودی فقط

بیان انجم

هر کسیکه بغور امور الهی خوشی حاصل می کند او را باید که بر افلاک

انتظام و عظمت و کثرت و درخشندگی انجم به بیند آن کس حیران
و متعجب نخواهد شد هر که ابر کردار خدای جل جلاله غور و خوض
خواهد بود اگرچه نمیدانیم که انجم چه چیز هستند و چرا مرتب
شدند گاهی هم فقط بدین حیث آنها فرحی حاصل میگردد و زبان
بتعریف او سبحانه تعالی طلاقت پیدا می کند زیرا که در کدام جا کدام
چیز نمی بینیم که درخشان مثل آسمان باشد که اندر آن آفتاب و ماه
و انجم تابان اند   این خیال باطل است که خدا تعالی انجم را فقط
بنابر زینت و نمایش پیدا کرده است او تعالی آنها را بدین مطلب
فروغ و نور بخشیده که ساکنان زمین را اندکی از روشنی منظر آید
بعض مردم از همینی هم آگاه هستند که ستارگان چیستند و بنابر
کدام مطلب موجود شدند بلکه ایشان را اکثر ستارگان منظر
هم نمی آیند + هر کسیکه کیفیات عالم را بغور ملاحظه می کند
در این اتفاق و انتظام را می بیند که در امور الهی دیگر فواید ترکیب
آن امور ظاهر است آن کس گاهی اینچنین خیالات را در دل خود جا
نخواهد داد بلکه یقین واثق است که ایزد تعالی فقط بدین حیث ستارگان را

نور نداده که ما مردم آنها را دیده خوش و خرم شویم بلکه مطلبی
اعلی دران منظور می خواهد بود ✱ اگرچه گفتن نمی توانیم که خدا ستا
ستارگان را محض بنا بر اینچنین مطالب آفریده است مگر میدانیم
که مطلب از آفرینش ستارگان فقط زیب و زینت دنیا نیست
بلکه فائده هم دنیا را میرسد ✱ یکی فائده اینست که از این ستارگان
که آنها را خوب می شناسیم بعض چنان هستند که مدام بر آسمان
فقط در یک جا نظر می آیند ✱ این ستارگان هادی مسافران
بحر و بر هستند که در شب سفر می کنند ✱ و بعض ستارگان
چنان هستند که بظاهر طلوع و غروب آنها فقط در یک جا می بینیم
لیکن چونکه در حقیقت باهم جای خود تبدیل نمی کنند اند بظاهر
از تبدیلی جای طلوع و غروب آنها فائده بسیار حاصل می گردد
یعنی از این سبب شمار وقت می توانیم کرد و موافق قواعد
مقرره آنرا قرار می توانیم داد ✱ از حرکت دائمی و مقرره
ستارگان شمار وقت می کنیم و آمد و شد موسم را
می پنداریم ✱ زمین را از ستارگان هرچند که اینچنین فوائد

حاصل میگردد مگر تاهم خیال نباید کرد که از ستارگان فقط زمین
بهره مند است اگر فقط فائده زمین منحصر بودی تا باور نمی آید
که جناب باری از لاف خورشید و انجم را فقط بدین جهت آفریده
که زمینیان بذریعه آنها شمار وقت کنند و تغیر و تبدل
موسم را دریابند + بیشک او تعالی جمله ستارگان را
بنا بر مطلب عمده تر آفریده و از آنها هر یک بر کار خود
مقرر است + مانند آفتاب جمله ستارگان طاقت اعطای
گرمی و روشنی دارند + پس چگونه قیاس می توان کرد
که خدا تعالی آنها را اینچنین طاقت لاحاصل عطا فرموده است
اگر او تعالی بنا بر اکتساب نور این ستارگان دنیاهای دیگر
موجود نکردے تا غالبًا اینچنین ستارگان را هم پیدا نفرمودی
که خطوط شعاعی آنها تا اینجا نمی تواند رسید + درحالیکه
خدا تعالی بر روی زمین که مقابل آسمان فقط برابر یک
داغ معلوم می گردد بدین کثرت جانداران را آباد کرده باشد
پس اگاهی این ستارگان را ویران نمیداشت و آنها را

فقط بنا بر حرکت لا حاصل موجود نمی کرد * اغلب غالب است که منجمله
ثوابت که بر آسمان پراگنده هستند هر یک چون آفتابهای دیگر هستند که
گرد هر یک ستاره سیاره میگردند و سیارگان از ثوابت نور
حاصل می کنند و اندرین دنیاها جانداران آباد هستند که بتعریف
قدرت و عظمت خدای کریم مصروف می مانند * اگرچه این همه
کلمات قیاسی است زیرا که از امورات الهی بسیار کم آگاهی
میداریم مگر تاهم اینچنین خیالات باعث خوف و هراس دل نمیگردد
بلکه دل را بطرف نیکی راجع و ما مردم را از ضعیفی ما متنبه می نماید

بیان تبدیلی موسم از ستارگان

چونکه زمین هر روز بر محور خود حرکت می کند و گرد آفتاب هر سال
گردش می نماید از جهت ما کسان را فائده عظیم حاصل میگردد
و نیز خیال می توانیم کرد که دیگر سیارگان را همچنان فائده
روزی که بوده باشد * سوای عطارد جمله سیارگان بر محور خودها
در اوقات جداگانه گردش کنان مشاهده شده اند یقین است
که آنهم بر محور خود گردش میکرده باشد گو که گردش بخوبی

تمام منظر شیاده جمله ستارگان گرد آفتاب میگردند و اقمار آن
ستارگان هم گرد آنها گردش میدارند ؛ باعث لیل و نهار
گردش روزانهٔ زمین بر محور خود است و هر سال بگردیدنش
گرد آفتاب آمد موسم میشود فلهذا قیاس می توانیم کرد که در ستارگان
دیگر هم انقلاب موسم و لیل و نهار خواهد بود ؛ زهره بر محور خود
[۳۹] ست گهنٹه و کسری زیاده میگردد ؛ مریخ سه و چهار گهنٹه در بیست و
هشت انگریزی ؛ مشتری تقریب ده گهنٹه ؛ و اقمار هم به نسبت
بوم بر محور خودها می گردند اگر این ایام یعنی آن اوقات را که در آن
این گردشها مستوفی میگردد بر [۲۴] بیست و چهار حصص مساوی
تقسیم کنیم که هر یک حصه موسوم بیک گهنٹه خواهد بود تا ساعات زهره
از ساعات ما هیچ یک کم و ساعات مریخ هیچ یک زیاده و ساعات
مشتری هیچ یک کم و یک ساعت قمر از یک روز ما زیاده خواهد بود ؛
محور هر یک ستاره که مثل محور زمین مایل می باشد یعنی بر نسبت
که گردش این ستارگان گرد آفتاب قطب شمالی یا جنوبی را گاهی زیاده
و گاهی کم روشنی میرسیده باشد ؛ از همین هم تعین فصل ستارگان

که درین ستارگان هم تبدیلی موسم و نیز تنزاید و الاختصاص
لیل و نهار همی بوده باشد شاید اگر کسی بپرسد که خیالات
این ما بیابت چه سود میدهد تا جواب بشن اینست که اگر سوای علم
حاصلی دیگر نیست این هم غنیمت است + مگر در حالیکه بغور نتایج
آنها فواید دیگر حاصل گردد لیس چه شک که تصور این ما
باعث حصول فوائد بیشمار هست + از این خیالات این نتیجه
حاصل خواهد شد که سوای زمین در سیارات دیگر هم آبادی ها
در همه ستارگان مثل زمین از آفتاب استفاده روشنی وگرمی
می کنند و از همین سبب تبدیلی لیل و نهار و موسم بعمل همی آید
اگر در ستارگان صورت معمودی قرار نمی گرفت البته این تصور
هیچ بود + هرگاهیکه این ستارگان را جای خود یک یک دنیا
خواهیم فهمید بی شک بر عظمت و سلطنت خدای کریم ایمان
خواهیم آورد + ادراک شفقت وقدرت الهی نا ممکن است
شانش موجب حیرانی ماست و مصدر رعب و خوف و احتیاج ما

بیان خیال نکردن بر امور الهی

باعث این است که ما مردم اکثر امور الهی خیال نمی کنیم * عوض اینکه
عادی خیالات بسیار باشد * سبب اول این است که ما را عادت
خیال کردن نیست * چه چیزهای امور الهی این قدر معاینه می کنیم
که معرفت دانائی او بیانه چه سازیم و از آن امور فوائدی
که حاصل میشود شکر و سپاس آن فوائد هم ادا نمی گردد * اینچنین
ایمان بسیار هستند که مانند حیوانات که کار ایشان فقط اکل و
شرب باشد شکر الهی موقوف نمی سازند بلکه بعضی کسی که نعمات
الهی بر دیگران در دانش و تمیز بیشتر هستند و به نسبت برایشان
فرض است که به نسبت دیگران زیاده تر شکر گزار باشند این
امر در دل نمی نهند که به دولت کدام کس اینهمه نعمات برای ایشان
مهیا گردیده * هرچند که عنایت و حکمت الهی خوب عیان میگردد
تاهم بر دل ایشان اثر سخت پیدا نمی گردد چرا که وقتاً فوقتاً معاینه
آنها بعمل می آید * اگرچه بعنایت دانائی او تعالی حمد و ستایش ما
لازم است مگر تغافل را شعار می کنیم و بسیار کسان هر چیزهای
امور الهی خیال نمی کنند چرا که ایشان از ماهیتش واقف نیستند

بانگسان کیفیات روزمره را هم خوب نمی فهمند ایشان هر روز
طلوع و غروب آفتاب می بینند و نیز میدانند که فرود عات را از باد
مستقیم تری میرسد و گاه گاهی برف هم می بارد و باتفاق بهار
عجیب و غریب تبدلات ظاهر میگردد لیکن چونکه ایشان مغلوب
غفلت هستند لهذا دریافت بواعث و تاثیرات اشیا را هم
عظیم می پندارند اگرچه چندانکه غور کنیم تا هم ماهیت اکثر اشیا
بفهم ما نمی آید و نیز آنهم درست است که وقتی فهم ما در آن حالت
خوب ظاهر میگردد هرگاه که بر تحقیقات امور الهی متوجه می شویم
لیکن تا هم کم و بیش واقفیت آنها حاصل میشود و در مثال هم
ابلهان نیدان می فهمند که دانه که او می کارد چگونه میروید و چگونه نهال
می گردد. بعض مردم در تحقیقات امور الهی ازین جهت غفلت
می کنند که ایشان در کار و بار خود مصروف می باشند و مطلب خود را
خوب می فهمند. اگر عنکبوتان تنه طلائی تنند و لولوی لالا از شکم
ماهی بر آید و در کدام گل چنان خاصیت پیدا گردد که بشمیدنش
پیر جوان شود تا بیشک اکثر محققان امور الهی پیدا شوند اگر

قدر آن اسباب خوب داریم که بنای انتاج مطالب ما بر آنها است
و ما را خوشی معلوم می گردد و از چیزهای کوچک [illegible] ما را حاصل شده
انتساب را قابل غور نمی شمارند هم مطالب خود را [illegible]
و بهبود حالی خود را چنان کم [illegible] هر چیزی که [illegible]
بر آن هم خیال نمی کنیم بسیاری کسان فقط بسبب کاهلی بر امور
الهی غور نمی کنند اگر یک دو لحظه بر آسمان خیال کنند در خواب
ایشان ملال آید همت شان چنان نیست که علی الصباح
از بستر خواب بر خاسته آفتاب را بحالت طلوع معاینه نمایند
بهر یک سبب هر گاه خوردن [illegible] خیال نمی کنند هر چه که
حال ایشان چنان است که هم در جواهر [illegible] وصول [illegible]
خوشی هر چه [illegible] چالاک میگردند [illegible]
هیچ یک خیال نمی کنند و در یافت عظمت و شان الهی اشتیاق ندارند
مشغول نمی باشند هر نیکوئی و احسان طبیعت ایشان را هیچ نمی گردد
لهذا بر امور الهی هم با غور و خوض نمی بینند غیرت الهی و شکر
عنایتش ادا کردن اینچنین مردم را امر محال بل ناپسندیده معلوم می شود

در بعضی جاها سری است که اگر از میان نقطه بدین سبب بر ما معلوم نمی شود
نمی کنند زیرا که اگر ایشان از چیزهای دیگر بر ذات باری تعالی نظر کردن
نیکو ندانسته اند چه شکسته اندیش باشند که سبب پوشیده است و حقایق چیزها
خوب نفهمیده اند همچنین کسانی هستند و در خواهند بود که بایشان
نشان بدان گذشته زیرا که بسیار کم هستند که بر وجود الهی نظر
کنند و بعضی ... ثابت می گردد اگر که مردم را معلوم شود زیرا اگر
عاقل باشند مناسب نیست ایشان را که بی سبب کورانه ... عقلست
و فراست خود کار نه فرمایند خدا تعالی چشم داده و دست لمس چرا
به چشم اشیا را نه بینیم و نیز گوش عطا فرموده پس چرا تفتیش اشیا
نکنیم اگر در جهان آخرتی ذات جناب باری تعالی ... گاه
پیدا است حکمت در این جهان هر انسانی غور کردن نباید

خدا تعالی که در خصوص کارخانجات دنیا علاقه و نسبت مقرر کرده است از این امر حکمتش ثابت

نوعیکه با اتفاق اعضای بدن مرکب شده که با نظام حکمت ظاهر
می شود همین نوع از اشیاء پیدا و اربهای مختلف نیز تمام دنیا

مرکب است و در آن بسیار حصص جهان هستند که با یکدیگر علاقه میدارند
باندک غور معلوم خواهد شد که همگی اشیای دنیوی با یکدیگر چنان
علاقه میدارد که بنای انتظام خوب قائم است از اقسام گل پرورش
سبزه‌ها می‌شود و از سبزه جانوران پرورش می‌یابند و آتش و
آب و هوا بنا بر قیام زندگی ضرورت دارد تا که در همه اشیای دنیا
رابطه و اتحاد باشد و از علم هیئت ثابت است که زمین از آفتاب
و قمر و سیارگان علاقه میدارد و این امر سوای ذات الهی کدام
کس سرانجام می‌تواند شد که در اشیای لاتعد و جانداران لاتحصی
باهم چنان علاقه محکم کند که جهان صورت ترکیب پذیرد فقط
حیوانات این همه مخلوقات بر هیچ نمط باهم مربوط است که همین
طریق خواهد ماند و سلسلهٔ پرورش یکی از دیگری مسلسل خواهد ماند
چونکه نهایت عظمت جهان موجب تحیر است لهذا فقط بیان
زمین که پیش جهان اصغر است خواهیم کرد بشمول پرورش آنچه حکمت الهی
بر ما مبرهن خواهد شد از آن بر بعضی حکمتهای جهان راه خواهیم یافت
چیزی که پیش نظر ماست به بیانش خواهیم پرداخت اگر آن

علاقه را که در جانوران و دیگر مخلوقات است معاینه کنیم و بر آن همه
حیوانات که رافع احتیاج ما هستند خیال سازیم تا از اتفاق
در انتظام و نباتات چه رو خواهد نمود هر یک حیوانات را گرمی
و هوا و آب و روشنی ضرور مطلوب است لیکن اگر آن همه موافق
نباشند یعنی در هر یک افراط و تفریط باشد موجب نقصان اساس
و در انتظام الهی تجاوز خواهد شد اگر زور گرمی گردد تا کل
مخلوقات متحیر مانند چراکه اگر همه زمین را بنسبت حال تاب آفتاب
زیاده برسد در هر یک اقلیم موسم گرما شده و نماید
و تجربه معلوم می شود که گاهی در هر یک ولایت چنان زور گرمی
می شود که اگر اندکی زیاده یا اندک دیر دیگر همچنان برقرار
ماند حیوانات و نباتات بمعرض احتراق در آیند و اگر در تمام
دنیا بنسبت حال گرمی کم می بود تا هم مفید نمیشد زیراکه
گاه گاهی سردی چنان غالب میشود که حیوانات از جبر
پیچیده می شوند از این صورت ظاهر است که زمین را گرمی
آفتاب همان قدر میرسد بقدری که همه جانوران را موافق

می باشد واز کثرت وقلت شی هر یک را نقصان خواهد شد و
هر قدر که گرمی موافق می شود همان قدر هوا سے موافق هم
می باشد الکثره بسبب گرانی هوا بخارات صعود می کنند
و بسبب سبک بودنش باران الکثر می بارد واگر هوا گاهی
غلیظ و گاهی رقیق و گاهی گران و گاهی سبک نمی بود تا
گرمی و سردی هر قدر که بنا بر نشو ونما حیوانات ونباتات را
درکار است همان قدر تبدیل نمی شد اگر هوا همیشه زیاده ازین
گران می ماند اندران بخارات وابر وغیره بکثرت مملو ماندی
تا از رطوبتش نباتات وحیوانات را ضرر رسیدے واگر زیاده
سبک میشد صعود بخارات مسدود شدی ونه صورت
ابر بنظر آمدے وهمین صورت در همگی اشیا موجود است
خدا تعالی در هر یک امر اعتدال را مقرر فرموده زیرا که
همه چیز را ابن نوع ترکیب بخشیده که حفاظت خوب باشد
ودر هر یک چیز اتفاق وتعلق هم هست هوا فقط موجب
تبدیلی سردی وگرمی نیست بلکه بوسیله اش آواز تا گوش

میرسد در حالیکه موافق گوش ما موضوع گردیده ازین کمال حکمت الهی
ظاهر میگردد زیرا که اگر هوا ازین زیاده یا غلیظ و یا رقیق می بود
گوش را نقصان میرسید و آواز انسان که فی الحال چنان
شیرین و گوارا معلوم می شود اندران حالت مثال صدای [illegible]
یا آواز های مسموع میگردید باعانت هوا خون در بدن گردش می نماید
و در رگهای باریک میرسد در هوا و اشیای دیگر علاوه برین
نسبت و علاقه دیگر هستند و خاصیتش موافق همه هاست
باز اگر برین معنی غور کنیم که الوف نباتات و حیوانات هوا و گرمی و
روشنی مساوی می خواهند و خاصه هر یک جدا جدا است
یعنی کدام مضبوط و کدام کم زور می باشد تاهم آب و هوا و گرمی
و سردی با همه موافق می باشد و از آنها جداگانه رفع احتیاج
هر یک میگردد تا بیشک برین معنی اقرار خواهیم کرد که فقط حکمت
الهی که آسان کننده مشکلات است در تمام جهان اتفاق و
مناسبت بعمل آمده اکنون ثابت شد که در دنیا ما
هر یک چیز اندازه و تعداد مقرر است و هر یک چیز بنا بر کدام

مطلب خاص موضوع شده فقط اشیای اعلی باعث حسن و خوبی دنیا نیست مثلاً اشجار و نباتات که آنها را مفید و خوبصورت می‌بینیم و اسپان که بکار می‌آیند و ابریشم که از آن پوشاک طیار میگردد و مزروعات که قوت از آنها مهیا می‌شود بلکه از چیزهای ادنی هم دنیا را زیب و زینت حاصل است مثلاً حشرواره و غیره
هرگاهی ۱۲
بار الها تصور این معانی در دل ما رعب پیدا می‌شود و در دل ما تحمید و تعریف تو میخواند

بیان عظمت و بزرگی خدا تعالی

اگرچه عظمت و بزرگی خدای جل شانه را اندازه خیال و گمان نیست مگر تاهم لازم است که حتی الوسع درین باب سعی کنیم زیرا که هر قدر بزرگی که بدین وسیله حاصل می‌تواند شد بواسطه دیگر ممکن نیست فهمید عظمت خدا تعالی دریا را بکوزه پر کردن است و آسمان را به انگشت پیمودن از آن معلوم با خواهش دلی خود آسمانها چیزها بسیار است تاهم او را جسته ایم و پرستیده ایم   او نزدیک ما می‌شود تاهم بمنزلش رسیدن نمی‌توانیم   اگرچه هر چه وجود

یقین میداریم مگر تاهم خاصه و کمال و رضالیش از ذهن ما
بعید است و ادراک عظمت و جلالش بر ما از جهت
فرض است بباعث ضعف فهم خود خدا تعالی را
بدان چیزها منسوب خواهیم کرد که نزدیک مردم بزرگ تر و
قابل ثنا و صفت باشند مگر باز ثابت خواهد شد که
ذاتش از همه برتر است بمشاهدهٔ طاقت سلاطین
ما را تعجب می آید و هرگاه که ذکر کشادن قلاع و اقالیم و بنای
عمارات عالیه و ترتیب آئین نا و حسن و قبح جهان بسموع
میگردد و حیران می شویم در حالیکه ما را فقط از کردار ایشان
که محض مشت خاک است و بوسائل معاونان این همه
کار می کنند اینقدر حیرت می آید پس بتعریف طاقت و
قدرت آن ذات چها درجات زیاده سزاوار است که آسمان
و زمین را پیدا کرده است و آفتاب حلقهٔ بندگیش در گوش
دارد بلکه تمام جهان بحمایتش قائم است هرگاه که گرمی
آفتاب و نور در هوا منتشر و دریا و صاعقهٔ برق موجب

حیرانی ماست پس خیال کردن باید که اینهمه حوادث بقدرت
الهی ظهور یافته وطاقت لاانتهایش ازین هم زیاده تر
واقعات عجیبه باختیار خود دارد اگرچه تعظیم وتکریم مردم
ذهین وصاحب علم می کنیم لیکن مقام غور است که لیاقت
وفهم انسان پیش دانائیش که پیدا و پنهان نزدش
یکی است چه حقیقت دارد او معداد انجم و ریزهای ریگ
میداند وازیک قطرهٔ باران واقف است احوال
ماضی ومستقبل در علم اوست و هر یک کاریش وفهم ازان
نمی آید بنمود دولت وعمدگی مکانات وپوشاک نفیس
وسامان تجمل ولمعهٔ جواهر وطلاو سیم حیران می شویم
لیکن اینهمه چیزها در برو می حبابی چه قدر حقیر وناچیز باشد
که آسمان گنبدش وزمین باندازش است او بناجر یگهای
مکانات بنا فرموده وبنا بر جانداران خوراک پیدا نموده
از زراعتش جانوران زنده می مانند و هر چیزی که در دنیا
فائده مند بنظر می آید از خزانهٔ عنایت اوست بزرگی

تنا رستی دولت وشان وعزت وخوشی همه در قبضهٔ
اوست هرکرا می خواهد میدهد ما مردم آداب سلاطین
بجا می آریم زیرا که حاکم ما هستند لیکن آن اقلیم که ایشان
حاکمش هستند بنسبت تمام عالم چه حقیقت دارد درحالیکه
کل زمین رو برویش برابر یک ضلع خورد می نموده باشد
مگر بر حکومت خدا تعالی تمام جهان است وسلاطین زمین
تابعدار او هستند ما مردم تعظیم آن کسان بسیار می کنیم
که با نصرام امور حسنه پرداخته اند ونیز تعریف آن بادشاهان
می نمائیم که در تعمیر مکانات وآبادی امصار عرق سعی ریخته
و در بهبود رعیت کوشیده ومهمات عظیمه سر کرده لیکن
بر امور الهی نظر باید کرد که تمام عالم را آفریده ونهایت
چندین جانوران را زنده میدارد وحاکم عادل جهان است
ونیکان را انعام وبدان را سزا میدهد بار الها کسی را
یارا است که دم برابری با تو زند تو بسیار بزرگ هستی
وتعریف تو در تمام جهان جاری است با مور عظیمه

شناخت معلوم می شود بخیالت در دلها رعب استیلای [illegible]

همچنانکه پیش آفتاب فروغ انجم معلوم همچنین هیچ دانائی

وطاقت وشان وعزت مردم پیش تو رونق ندارد [illegible]

بحضور ذات با صفات ترقی درجات

و صفای سمع حاصل میگردد

تمام شد

Date	No.	Date	No.